

خط صلح

ماهنامه‌ی حقوقی اجتماعی

در این شماره می‌خوانید:

- روایت مبارزه زنان در جنبش سبز
- اسیدهایی برای سوزاندن
- وضعیت کشیش یوسف ندرخانی
- یک راهب بودایی ساده. نه بیشتر، نه کمتر
- تکوین عقلانیت تفاهمی و ایجاد صلح پایدار



۳	پناهندگی؛ نیازها و حقوق
۴	یک راهب بودایی ساده. نه بیشتر، نه کمتر
۵	نگاهی به آمار شرایط کیفیت زندگی در ایران
۶	تکوین عقلانیت تفاهمی و ایجاد صلح پایدار
۹	پیش شرط های دموکراسی پایدار، حقوق اقلیت
۱۰	امنیت متهم از دید حقوق داخلی و بین‌المللی
۱۲	سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی یا «نسل کشی فرهنگی» ملیت‌ها
۱۴	گفت‌وگو با محمود طراوت‌روی درباره‌ی کشیش یوسف ندرخانی
۱۶	نگاهی تحلیلی به خبرگزاری فارس
۱۷	روایت مبارزه زنان در جنبش سبز
۱۸	اسیدهایی برای سوزاندن
۲۱	جنبش زنان روایتی برای تمام زنان دنیا
۲۲	آیا مثله کردن آلت زنان یک مسئله‌ی اسلامی است؟
۲۵	راهی برای رهایی، بازخوانی مبارزات زنان در ایران
۲۷	گزارش آماری وضعیت حقوق بشر ایران

ماهنامه حقوقی اجتماعی

صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
سردبیر: امین ریاحی

دبیران:

آرنوش ازرحیمی (اجرایی)
علی مشرقی (جامعه)
فاطمه پریشان (اندیشه)
امیر مردانی (اقلیت‌ها)
علی نیکویی (زنان)

همکاران:

علی فتوتی، ارژنگ علی‌پور، فرهاد کوهکن، آزاده اصغری، امیر رضایی، بهزاد خوشحالی، محمدصابر عباسیان، افسانه پاره‌نژاد، نیما اکبری، سوران سلیمی، علی مشرقی، رضا بهرامی، رها سپیدان & وحید احمد فخرالدین

صفحه‌آرایی: علی نیکویی



ماهنامه حقوقی اجتماعی خط

ماه‌نامه‌های برای
اهالی شنیدن

شیوه‌ی دریافت مجله و تماس با ما

برای دریافت ماهنامه در ایران، ارسال انتقادات و پیشنهادات، مطالب و همکاری لطفاً با آدرس‌های زیر تماس بگیرید.

peaceline.journal@hrai.info
Skype: peaceline.journal
Phone: 0012026210146

... میان انسان ها بر اساس جایگاه سیاسی، قلمرو قضایی و وضعیت بین المللی مملکت یا سرزمینی که فرد به آن متعلق است، فارغ از این که سرزمین وی، مستقل، تحت قیمومیت، غیرخودمختار یا تحت هرگونه محدودیت در حق حاکمیت خود باشد، هیچ تمایزی نیست.

اعلامیه جهانی حقوق بشر - ماده ۲

در قسمت قبل با بندهایی از اعلامیه ی جهانی حقوق بشر آشنا شدیم که بر مواردی چون حق «داشتن ملیت، تغییر آن و جا به جایی در مرزهای کشورها به صورت آزادانه» تاکید شده بود. هم چنین به بخشی از زمینه های تایید این حقوق به صورت ضمنی اشاره شد. حال با نگاهی به ماده ۲ اعلامیه و مرور مواد ۱۳، ۱۴ و ۱۵ که در قسمت اول مقاله مطرح گشتند به بررسی میزان واقعیت پذیری این موارد در عمل می پردازیم. آیا به واقع اعلامیه ای که حدود یک چهارم کشورهای عضو سازمان ملل متحد به آن پایبند شده اند، امروز اعلامیه ای جهانی است؟ آیا وجود این اعلامیه به تعریف و رعایت حقوق مشترک انسان ها و پایبندی دولت های امضا کننده، به احقاق این حقوق منجر می شود؟

فرض کنیم که هر انسانی - بنا بر بند ۲ ماده ۱۵ و ماده - ۱۳ دارای حق انتخاب ملیت و محل سکونتش باشد. یعنی یک ایرانی، شیعه، از قومیتی خاص، متولد در شهری کوچک با امکانات عقب مانده ای از لحاظ فن آوری؛ یک روز صبح تصمیم بگیرد که یک استرالیایی، شیعه، از قومیتی خاص و ساکن در شهری بزرگ با امکانات پیش رفته و صاحب فن آوری روز شود. بی شک این فرد به جز انتخاب دین و ملیت و نام خود، از سایر مشخصات دوران تولدش: قومیت(نژاد)، رنگ پوست، جنسیت، زبانی که به او آموخته اند و... به سختی رهایی خواهد یافت.

به کمک فن آوری های روز می توان تغییر رنگ پوست و جنسیت را با پرداخت هزینه ای نسبتاً زیاد به دست آورد؛ آموختن زبان های جدید هم به کمک روش های آموزشی نوین به محدوده ی توانایی های انسان افزوده شده اند. اما در اعلامیه ی جهانی حقوق بشر هیچ پیش شرطی مبنی بر مرفه بودن فرد یا مستعد بودنش قرار داده نشده است. پس اولین تناقض، بیشتر جنبه ای مفهومی - و نه قانونی - دارد که بنا بر آن، هر انسانی با هر انسانی برابر نخواهد بود.

اما کمی که به این تفاوت مفهومی دقیق تر می شویم تناقضات قانونی بعدی را از دل

همین مفاهیم به راحتی بیرون می کشیم. شاید اولین و مهم ترین تضاد را بتوان بین بندهای اول و دوم ماده ی ۱۵ اعلامیه یافت. وقتی می گوییم "هر انسانی سزاوار و محق به داشتن ملیتی است"؛ در اولین گام او را از حق نداشتن ملیت محروم کرده ایم. یعنی هر انسان را موظف کرده ایم که خود را جزئی از یک ملت بداند و به این ملیت اصالت بخشیده ایم. در چنین شرایطی هر فردی باید در هنگام تغییر ملیت همانند تغییر دین دچار تحمل فشارهای اخلاقی و اجتماعی زیادی شود. صد البته که در میان ملت جدید هم الزامی به نگاه های دوستانه و پذیرش آنی وی - که «خارجی» هست - وجود ندارد.

اما دومین تضاد زمانی رخ می نمایاند که به فکر تغییر ملیت بیفتیم. در ابتدا که فشارهای عرفی ملیت پیشین را پذیرفتیم، حال موانع قانونی ای که دولت آن ملت، بر ما تحمیل می کند. پس از این مرحله هم که فشار احتمالی را از طرف نگاه های پرسش گر و گاه بالا به پایینی ملت جدید، به جان خریدیم؛ در نهایت هم باید پیچ و خم های هزارتوی قوانین بین المللی و دولت جدید را پشت سر بگذاریم تا در نهایت تنها از یک برچسب ساده رها شده و برچسبی جدید بر پیشانی پیوست کنیم.

شاید بتوان مهم ترین دوگانگی را در اعلامیه به یک «اما»ی ساده خلاصه کرد. همه ی انسان ها با هم برابرند و از حقوق مذکور در اعلامیه برخوردارند، اما ملیت آن ها نقطه ی تفاوتشان خواهد بود. پس باز هم شاید(!) بشود کاستی این گونه معاهدات بین المللی - بخوانید بین الدولی - را در همین تعیین مرزهای سیاسی-جغرافیایی دانست؛ خود هم چنان که عامل فرار یک فرد از درونشان به بیرون می شوند، گاهی موجب آزار افراد و اسارتشان در بند قوانینی نه چندان برابری طلب خواهند شد.

هرچند امروز پیشرفته ترین نوع قواعد انسان دوستانه را می توان در اعلامیه ی جهانی حقوق بشر یافت، اما با نگاهی به شرایط پناهندگان، رسیدن همه ی انسان ها به نقطه ی برابری - اگرچه در سطح قوانین - کمی ایده آل به نظر می رسد. از دید نگارنده تا زمانی که همه ی انسان ها حق انتخابی آزاد و برابر در زمینه های مطروح در بندهای ۱۳ تا ۱۵ اعلامیه ی جهانی را نداشته باشند - به تعبیری واژه ی پناهنده وجود داشته باشد - دم زدن از برابری انسان ها خودفریبی است. البته بر این امر واقفیم که رسیدن به آن قبله ی آمل هم نیازمند تغییرات جدی ساختار سیاسی حاکم بر کشورها و استفاده از ایده هایی متفاوت خواهد بود که در جای خود قابل بررسی است.



یک راهب بودایی ساده. نه بیشتر، نه کمتر! * علی فتوتی

دالای لاما لقبی است که به رهبر دینی بوداییان تبت داده می‌شود. واژه‌ی دالایی در زبان مغولی به معنی «اقیانوس» و لاما (بلا ما) معادل تبتی واژه‌ی «پیر» در معنی مرشد است. برای دالای لاما اغلب پیش از این لقب، عنوان «حضرت مقدس» به کار می‌رود. وی بر رهبران هر چهار مکتب بودایی برتری دارد. در تبت او را نشی یوروبو یا «گوهر مکمل آرزوها» نیز می‌نامند.

در حال حاضر این لقب به جامفل نگانوگ لیسنگ یشه تنزین گیاتسو تعلق دارد. وی زاده ۶ ژوئیه ۱۹۳۵ در روستای کوچکی در شمال شرقی تبت، چهاردهمین دالای لاما در تاریخ است. پدرش چوئه کیونگ تسرینگ و مادرش دیکی تسرینگ نام داشتند. آموزش او در زمینه مسایل دینی بوداییان تبتی و همچنین سایر علوم و زبان‌های خارجی از سن چهار سالگی آغاز شد. تنزین گیاتسو یکی از شانزده فرزند یک خانواده کشاورز در استان "آمدو" تبت بود و در همان سن دو سالگی به عنوان حامل روح و خرد تناسخ یافته دالایی لامای سیزدهم و جانشین او اعلام شد و دالایی لامای چهاردهم نام گرفت. وی در سن پانزده سالگی به عنوان رهبر سیاسی تبت بر تخت نشست و از اقامت‌گاه خود در قصر پوتالا که در شهر لاهسا قرار داشت، بر بخش بزرگی از سرزمین تبت فرمان‌روایی می‌کرد. این در حالی بود که نیروهای جمهوری خلق چین مجدداً این سرزمین را به اشغال درآورده بودند. در پی این تحول، دالای لاما توافقی را در مورد حدود اختیارات دولت محلی تبت با مقامات چینی امضا کرد و بر اساس آن، از سوی چین به عنوان رئیس کمیته مقدماتی منطقه خودمختار تبت شناخته شد.

در سال ۱۹۵۶، مردم تبت علیه آنچه که فشار دولت چین بر دولت محلی خود می‌دانستند قیام کردند که تا سال ۱۹۵۹ و سرکوب خشونت آمیز این قیام به دست ارتش سرخ چین ادامه داشت. در ده مارس ۱۹۵۹ لاهسا پایتخت تبت شاهد بزرگترین تظاهرات سیاسی در تاریخ تبت با این شعار محوری که چین می‌بایست تبت را ترک کند و استقلال آن را به رسمیت بشناسد بود. پس از سرکوب این قیام، دالای لاما همراه با جمعی از رهبران تبتی این سرزمین را ترک کرد و در هند دولت در تبعید تبت را تشکیل داد. حدود هشتاد هزار پناهنده تبتی نیز به او پیوستند. وی در همین سال (۱۹۵۹) در ۲۴ سالگی در فلسفه بودایی دکترا گرفت.

دالایی لاما از ۱۹۶۰ در درم سالا در هند اقامت گزیده است جایی که گاه «لاهسای کوچک» خوانده می‌شود و مقر دولت در تبعید تبت است. در طول چند دهه اخیر دالایی لاما به تلاش‌های خود برای استقلال مردم تبت ادامه داده است. او به کشورهای بسیاری سفر کرد و در بیش از ۴۶ کشور به سخنرانی، ملاقات با سیاستمداران و مردمان عادی و سایر فعالیت‌های صلح آمیز اشتغال داشته است. در سال ۱۹۷۳ در واتیکان با پاپ پل ششم ملاقات کرد. او از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ چندین بار با پاپ ژان پل ملاقات کرد. در طول این سال‌ها با مراجع مذهبی دیگر نیز دیدارهایی داشت. در سال ۱۹۸۹ به دلیل مدافعه‌ی مبنی بر اجتناب از خشونت جایزه نوبل صلح به او اهدا شد.

از جمله آموزه‌های دالایی لاما برای هوادارانش می‌توان به مفهوم «صلح درونی» اشاره کرد. وی معتقد است بدون بسط و گسترش صلح و آرامش ضمیر نمی‌توان به صلح و صفای فردی و نیز به صلح با جهان دست یافت. دالایی لاما «صلح درونی» را امری کلیدی و اساسی می‌داند و تصریح می‌کند که «اگر انسان به صلح و آرامش درونی برسد، مسائل و معضلات بیرونی بر حس عمیق صلح و آرامش و طمأنینه او اثر منفی نمی‌گذارد. در آن حالت ذهن، فرد با آرامش و درایت و در حالی که شادمانی درونی اش را حفظ می‌کند با مسائل روبرو می‌شود.» دالایی لاما در مورد نظام‌های حکومتی بر این گمان است که «هیچ نظام حکومتی ای کامل نیست اما دموکراسی نزدیک‌ترین نظام به نهاد بشر است. دموکراسی تنها بنیان استواری است که بر پایه آن می‌توان یک بنای سیاسی

جهانی عادلانه و آزاد ساخت.» نظر دالایی لاما در مورد حقوق بشر بر این پایه استوار است که مسأله حقوق بشر چنان اهمیت بنیادینی دارد که نباید هیچ اختلافی در مورد آن وجود داشته باشد. او بر آن است که نه تنها در مورد پایبندی به حقوق بشر بلکه در مورد تعریف این حقوق نیز باید اتفاق نظر و اجماع جهانی وجود داشته باشد. حتی مخالفت‌ها را در این مورد بر نمی‌تابد و می‌گوید: «اخیراً برخی از حکومت‌های آسیایی این نظر را مطرح کرده‌اند که معیارهای حقوق بشر که در اعلامیه جهانی حقوق بشر بیان شده است معیارهایی است که غرب بنیان گذاشته و نمی‌توان آنها را در مورد آسیا و سایر مناطق جهان سوم به کار بست چون این سرزمین‌ها از لحاظ فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی وضعیتشان با غرب متفاوت است.» دالایی لاما اعلام می‌کند که این نظر را نمی‌پذیرد و معتقد است که بیشتر مردم آسیا نیز این نظر را تأیید نمی‌کنند. «زیرا در سرشت همه انسان‌هاست که برای آزادی و برابری و منزلت حقیقی‌شان بکوشند و در واقع عمدتاً حکومت‌های اقتدارگرا و تمامیت طلب هستند که با جهانی شدن حقوق بشر مخالفت می‌کنند.» دالایی لاما برای شفقت بر دیگران ارزش خاصی قائل است. در این باره می‌گوید: «من ایمان دارم که یکی از عوامل اصلی که ما را از درک و اذعان به وابستگی درونی میان انسان‌ها باز می‌دارد تأکید بیش از حد ما بر پیشرفت مادی است. بدون آنکه خود کاملاً از آن آگاه باشیم چنان غرق در جست‌وجوی امور مادی هستیم که اساسی‌ترین اوصاف بشری از جمله شفقت، نگرانی برای سرنوشت دیگران و همکاری با هم را از یاد برده ایم.»

او در پایان یکی از سخنانش چنین می‌گوید: «علاق و دلمشغولی‌های من چقدر اهمیت دارد؟ برای من کاملاً روشن است که هر چقدر هم که مهم باشم فقط یک فرد هستم در حالی که دیگران از لحاظ شمار و اهمیت نامحدودند...»

* نقل قول مشهور از دالایی لاما که غالباً در معرفی خود می‌گوید: «من فقط یک راهب بودایی ساده ام - نه بیشتر، نه کمتر.»



نگاهی به آمار شرایط کیفیت زندگی در ایران

قره‌هاد کوهکن

نشان می‌دهد رشد این شاخص اجتماعی در فاصله بین سال‌های ۱۳۶۵ تا سال ۱۳۷۶ ۱۳۷۶ سیر نزولی داشته است و از سال ۱۳۷۶ تا سال ۱۳۸۳ رشد آن ثابت نگاه داشته شده است. مفسران اجتماعی در این باره معتقدند عدم انتقال ارزش‌های نسلی، فقر، بیکاری، اعتیاد، باعث شد تا وقتی نسل پر زاد و ولد دهه شصت به سن تشکیل خانواده می‌رسند همه چیز رنگ جدایی به خود بگیرد. حالا طبق آخرین آمار ایران رتبه چهارم طلاق دنیا را دارد.

مرگ جاده‌ای

هیچ چیز بی‌انصافانه‌تر از مردن در حادثه رانندگی نیست. عموم کسانی که در جاده‌ها می‌میرند اگر نه با هزار امید، اگر نه حتی با لبخندی منتظر به رسیدن، بلکه با خیلی نقشه‌ها و خواستن‌هایشان در میان راه غافلگیر می‌شوند، و هرگز به مقصد نمی‌رسند! کسی چه می‌داند شاید مردن نیز یکی از چیزهایی باشد که در آستانه، تغییر کرده است: هر بیست و سه دقیقه یک نفر بر اثر تصادف رانندگی می‌میرد. ماهیانه ۱۸۶۰ نفر و سالیانه ۲۲۶۰۰ این آمار است که از سوی سازمان بهداشت جهانی هم تایید شده است بلکه مرگ روزانه ۶۲ نفر در جاده‌ها تایید شده است. سازمان پزشکی قانونی کشور اعلام کرده است در شش ماه نخست سال جاری رقمی نزدیک به یازده هزار نفر در تصادفات جاده‌ای کشته می‌شوند و در همین مدت ۱۶۲ هزار و ۸۱۷ نفر مصدوم حوادث رانندگی در پزشکی قانونی ثبت شده است که از این تعداد ۱۱۸ هزار و ۶۰۱ نفر مرد و ۴۴ هزار و ۲۱۶ نفر زن هستند. اسدالله جولایی رئیس ستاد دپه کشور می‌گوید تعداد کشته شدگان سوانح رانندگی کشور طی سی سال گذشته هشتصد هزار نفر بوده است و هشت تا نه میلیون نفر نیز مصدوم شده‌اند. اگر آمار را که خبرگزاری‌ها از آن با عنوان اخبار غیر رسمی وزارت بهداشت نام برده‌اند را نگاهی بیندازیم این بار شگفت زده خواهید شد: سی هزار کشته در سال، همین آمار اضافه می‌کند تعداد معلولان، قطع عضوها و قطع نخاعی‌های این حوادث به رقمی ده برابر رقم اعلام شده برای مرگ ناشی از تصادف می‌رسد.

در ایران ۲۰۰۰ نقطه حادثه خیز جاده‌ای وجود دارد و کشورمان بعد از کلمبیا، ونزوئلا و بنگلادش در رتبه چهارم ریسک تصادفات جاده‌ای قرار دارد این در حالی است که نرخ ریسک تصادف جاده‌ای در کشورمان بیست برابر میانگین جهانی است. جنگ تحمیلی به طور میانگین ۲۶۶۲۵ نفر را از جامعه ایرانی به کام خود می‌کشید. در هم شکستن، در آستانه فرو ریختن، و روایت آمارها... دلم می‌خواهد به چیزی اعتماد نکنم جز ویرانی خودم؛ من، فقط چهرهای عبوس ابران را می‌بینم.

درآمد

از کسی شنیده‌ام که در روحيات ما ایرانی‌ها در نسبت با غربی‌ها یک تفاوت غریبی وجود دارد، تا به حال برایم پیش نیامده بود آن را از نزدیک درک کنم، تفاوتی در اندوهگین بودن و به واقع بی‌دلیل اندوهگین بودن، بی‌آنکه دلیلی خاص و معین وجود داشته باشد، اما چه کسی می‌داند چرا ما ایرانی‌ها ممکن است بی‌دلیل اندوهگین باشیم؟ ذاتا... بی‌دلیل...

نمی‌دانم دیده‌اید یا نه اما من به این دلیل که همیشه این غمگینی برایم مهم است در خیابان وقتی راه می‌روم به چهره‌ها نگاه می‌کنم، صورت‌ها را می‌پایم و به این اندیشه که در خیابان چه می‌گذرد به صداها گوش می‌دهم. صدای دستفروش و صدای حراج کنندگان و صدای رد شدن‌ها... زندگی در آستانه، زندگی‌ای درخود فرو رونده‌ای شده است که به محض یافتن گوشه‌ای تا رسیدن به مقصد خود را در آن پرتاب می‌کند، با صورت خسته، و تبدیل شدن خستگی و ناامیدی به عرف زندگی...

زندان

در زندان‌های ما بنا به سنت قضایی به تناسب جرم‌های صورت گرفته بندهای متفاوتی برای زندانیان هست، بند جانیان، مواد مخدر و اشرار، بند زندانیان سیاسی و ... جرم‌ها نیز به شکلی تقسیم می‌شوند؛ این بندها با بندهای زندگی انطباقی دارند که موقع گزارش زندگی می‌توان آن‌ها را یافت؛ آنجا که به خطا اشتباه می‌کنی، به عمد یا غیر عمد، بدون آنکه خونی ریخته شود یا با ریزش چند قطره خون آنوقت از بندهای آزادی کاسته می‌شود و به بندهای زندانت افزوده می‌شود و حالا در آستانه آمار زندانیان تعجب بر انگیز است، زندانیان غیر عمد بیشترین آمار مجرمین در کشور هستند، یعنی کسانی که به خاطر تصادف، نفقه، چک و مهریه در زندان هستند و در این میان بند مهریه، بیشترین افراد را در خود حبس می‌کند.

از این زنجیربان ۲۰۰ نفر زن به خاطر جرائم غیر عمد مالی در چنین شرایطی به سر می‌برند و ده هزار و پانصد نفر نیز واجد شرایط نیازمند (بدهی مالی) وجود دارد که می‌توانند با کمک خیرین بیرون بیایند و این در حالی است که در چهارم ماه اول امسال نیز چهار هزار نفر با همین روش آزاد شده‌اند. تا ششم آبان ماه امسال ۵۳۰۰ نفر در ارتباط با چک و ۳۳۰۰ نفر در ارتباط با مهریه در زندان به سر می‌برند که طبق اعلام رسمی نرخ رشد بدهکاران زندانی مهریه در شهر یور تا آبان ماه ۵۰ درصد رشد داشته است. آمار دقیقی از زندانیان سیاسی در دست نیست.

طلاق

عادت کرده بودیم طلاق را سیاه ببینیم، اما در آستانه گویا طلاق معنای دیگری دارد؛ رستن! نگاهی به آخرین آمار طلاق‌های توافقی نشان می‌دهد تغییری بنیادین در حال اتفاق افتادن است، تغییری که شیوه نگریستن به زندگی در آن پوست انداخته و زندگی‌هایی که تا پیش از این با ترس از داغ طلاق، سال‌ها محنت را تجربه می‌کردند به یکباره درون خود یک تنهایی خود خواسته را می‌پیمایند؛ هر روز ۵۰۰ مورد طلاق توافقی صورت می‌گیرد و این در حالی است که چیزی به این مضمون در قانون وجود ندارد و ابتکاری است که در برخورد با نواقص قانونی به وجود آمده است. دکتر معیدفر در این باره می‌گوید طلاق عاطفی در بسیاری از موارد تهدیدی برای جامعه تلقی نمی‌شود و باعث جلوگیری از خشونت میان افراد و کاهش آسیب‌های احتمالی میان اعضای خانواده می‌شود.

این در حالی است که نگاهی به آمار و ارقام اعلام شده از سوی سازمان ثبت احوال نشان می‌دهد در حد فاصل بین سال‌های ۱۳۴۷ تا سال ۱۳۸۵ خیز بلند جدایی گام به گام در حال تاختن است:

در سال ۱۳۴۷ از مجموع ۱۵۳۶۰ مورد طلاق ۳۲۱۰ مورد در روستاها و ۱۲۱۵۰ مورد در شهر به وقوع پیوسته است در سال ۱۳۶۰ یعنی درست به فاصله تجربه دو حادثه تاریخی - اجتماعی مهم، مجموع آمار به ۲۴۴۲۳ مورد می‌رسد که ۳۹۷۴ مورد آن روستایی و ۲۰۴۴۹ مورد آن شهری است این آمار در سال ۱۳۸۵ نزدیک به یک زلزله مهیب در بنیاد خانواده است: نود چهار هزار و چهل مورد ثبت طلاق تنها در یک سال که پانزده هزار دویست و سی و نه مورد آن روستایی و هفتاد و هشت هزار و هشتصد و یک مورد آن در شهر به وقوع پیوسته است.

در حالی که جواد صبور عضو هیئت رئیسه کمیسیون اجتماعی مجلس، مانند بسیاری از مقامات دولتی و حکومتی آموزه‌های غربی و تبلیغات منفی غرب توسط ماهواره‌ها را دلیل رشد طلاق می‌داند، در سال ۱۳۸۶ این آمار به صد هزار نفر می‌رسد و در نه ماه اول سال ۸۸ این شاخص از مرز ۹۳ هزار مورد می‌گذرد. تحلیل‌های انجام شده بر روی وضعیت طلاق در ایران



مقدمه

پژوهش، مکاشفه و تعقل در امر موجودیت صلح پایدار و یا چرایی و چگونگی شکل‌گیری آن ذهن بسیاری از فیلسوفان اولیه تا اندیشمندان متاخر را به خود مشغول ساخته، در این رهگذر راهکارهای متفاوتی ارائه شده است. عده‌ای بر جدال دائمی بشر و عده‌ای دیگر بر امید نیل به جامعه‌ای انسانی در صلح - به زعم ایشان - تاکید داشته‌اند. در این میان معدودی از اندیشمندان از مقوله عقلانیت تفاهمی سخن به میان آوردند. عقلانیت تفاهمی از مقولات بسیار پیچیده و در عین حال مهمی است که بسیاری از متفکران عرصه علوم اجتماعی آن را زمینه‌ساز ایجاد پیوستگی اجتماعی و به تبع آن شکل‌گیری آشتی و صلح پایدار در جوامع بشری می‌دانند. اوج این تلاش‌ها را شاید از نظر معنابخشی، حجم، پیوستگی و استحکام مطلب بتوان در اندیشه‌ورزی‌های هابرماس مشاهده کرد. اما در کل این بدان معنا نیست که نفس تلاش در جهت ایجاد عقلانیت تفاهمی و یا در معنای کلی تعقل بر اساس فهم متقابل افراد جامعه و ارتباط معنایی اندیشه افراد جامعه به صورت هوشمندانه و یا حتی با تعاریف متفاوت و ذیل عناوین گوناگون در میان دیگر متفکران علم‌الاجتماع و علوم انسانی مغفول مانده باشد.

در این مقاله نگارنده سعی دارد به صورت خلاصه روند تلاش‌های صورت گرفته برای ایجاد صلح پایدار در جوامع انسانی و تکوین و شکل‌گیری مقوله عقلانیت تفاهمی در این میان را به بحث بگذارد. در این راستا تلاش شده در این مجال ضمن تعریف مفهوم صلح پایدار، با اشاره به تلاش‌های ادیان و سپس منادیان قرارداد اجتماعی برای نیل به صلحی پایدار، به بحث عقلانیت تفاهمی وارد شده و با تبیین کلی آن، شکل‌گیری و نقش این مفهوم در ایجاد صلح پایدار را بررسی کرد. به امید آن‌که این مقدمه خود زمینه‌ساز تفکر و بحث بیشتر بر حول این موضوع و در نظر گرفتن نقش اساسی عقلانیت تفاهمی در ایجاد صلح پایدار و آسیب‌شناسی آن شود.

صلح پایدار

صلح در لغت‌نامه دهخدا به معنای آشتی و سازش و در مقابل حرب و جنگ آمده است. در دوران معاصر مفهوم صلح گسترش یافته و با تفکرهای شرق آسیا و بعدها تفکرات مسیحی که صلح درونی را معرفی کرده‌اند آمیخته شده‌است در این مفهوم صلح شرايطی آرام، بی‌دغدغه و خالی از تشویش، کشمکش و ستیز است و به آرمانی جهانی تبدیل شده است. همین گستردگی معنا باعث گردیده که تلقی از معنای صلح دامنه‌ای بسیار گسترده و متفاوت را در بر بگیرد.

آرامش و زندگی در امنیت و دوری از برخورد با مسایلی که زندگی را دچار التهاب و تشنج می‌کند - حال چه در برخورد میان انسان و طبیعت باشد و چه در میان خود انسان‌ها - نیز در معنای فلسفی و ذات شناختی صلح می‌گنجد.

صلح پایدار به معنای وجود مادام و بدون خدشه آشتی، آرامش و امنیت عمومی در بحث صلح، آرمان نهایی بشریت در این بحث را تشکیل می‌دهد. کانت از اندیشمندانی بود که به این بحث ورود داشته و در کتاب صلح ماندگار خود مبانی نیل به صلح پایدار و یا صلح آرمانی را تشریح کرده است.

عده‌ای آتش‌بس‌ها و عهدنامه‌های منعقد در دوره جنگ را به معنای صلح تلقی می‌کنند. اما در مقابل بسیاری از اندیشمندان آن را صلح ندانسته و آن را جنگ خاموش خوانده‌اند. در این مقاله صلح پایدار در معنای زندگی آرام، امن و بدون تنش به صورت مادام و در شرایط رضایت عمومی و به دور از وجود - نه بروز - تنش‌جات جاری در جامعه و در سطح جهانی به کار رفته است.

ادیان و صلح پایدار

نیاز به صلح و زندگی در آرامش از مقولاتی بوده که از دیرباز همچون آرزویی دست‌نیافتنی ذهن بشر را به خود معطوف کرده است. انسان در زندگانی با احساس و شناخت نیازها، علائق و حقوق طبیعی خود در جهت ارضای آن‌ها همواره در کشمکش قهرآمیز با طبیعت روبرو بوده است. از این‌رو انسان‌های بدوی به زندگی اجتماعی روی آوردند. با رشد انسان به عنوان حیوانی اجتماعی کشمکش انسانی برای ارضای نیازهای فردی و بالتبع تضاد جاری میان آن به شکلی جدید نمایان و موجب درگیری‌های شدیدی در جامعه و میان انسان‌ها شد. از این‌رو عقلای جمع درصدد رفع این کشمکش‌ها و نیل به زندگی همراه با آرامش برآمدند.

در این شرایط بود که ادیان ظهور کردند. یکی از مواردی که این ادیان به دنبال آن بودند صلح و آشتی و زندگی آرام بود. فرهنگ قربانی کردن برای خداوندگان طبیعت از اولین نمونه‌های این تلاش‌ها در ادیان بدوی است. رشد این فرهنگ بعدها فرهنگ قربانی در مقابل خداوند و ارباب جمع برای آرامش وی و خلاصی از غضب او به چشم می‌آید. ادیان الهی نیز هر یک به شکلی تلاش داشته‌اند تا با تبیین بلایا و تحدید حقوق طبیعی به گونه‌ای پیام‌آور صلح و ثبات باشند. به شکلی که بسیاری از رهروان پیامبران و ادیان الهی

از زرتشت گرفته تا موسی (ع) و عیسی (ع) و محمد (ص) و حتی بودا و برهما پیامبر و دین خود را نویددهنده صلح می‌دانستند. این ادیان راه‌حل مسئله عدل الهی را در اختیار مردم گذاردند و وجود مصایب و کاستی‌ها را نه مسئله‌ای خارج از حقوق طبیعی که از روی عدل الهی تعریف می‌کردند. موضوعی که از نظر وبر یکی از نقاط قوت فرهنگ‌های سنتی بوده است. اما این مسئله نتوانست در گذر زمان و با تسلط بیشتر انسان‌ها بر طبیعت و عقل‌گرایی ناشی از آن، ایشان را قانع سازد و کشمکش‌هایی که گاه از درون محفل‌های دینی بروز می‌کرد بشر را از این رویکرد به مسایل و پذیرش نفی غیرطبیعی حقوق طبیعی و سکوت در مقابل کاستی‌ها دورساخت و عصیان اجتماعی را زمینه‌ساز شد.

قرارداد اجتماعی و صلح پایدار

همانطور که گفته شد با پیدایش علم و فن‌آوری‌های نو در زندگی بشری قواعد و رویه‌های عقلانی بر کرسی اعتبار و نقش‌آفرینی در مناسبات جدید جامعه بشری نشست. فرایندی که وبر از آن با عنوان «عقلانی‌سازی فزاینده و بیش از پیش عرصه‌های زندگی بشر» نام می‌برد. در این دوره اندیشمندان و فیلسوفان اجتماعی و سیاسی درصدد تعریف و تبیین نگرش جدیدی به نفس زندگی اجتماعی انسان‌ها برآمدند.

هابز کسی بود که از نیاز وجود یک قرارداد اجتماعی برای پناه بردن به هیولای لویاتان - دولت - با هدف خیر

بیشتر در زندگی اجتماعی افراد بشر که به صورت طبیعی خوبی خواهان شر دارند، سخن به میان آورد. در حقیقت قراردادی یک طرفه که افراد بخشی از حقوق خود را به دولت تفویض کرده و در مقابل از حق زندگی آرام در جامعه برخوردار می‌شوند. وی تلاش کرد با ارائه این الگو ضمن مشروع دانستن دولت، هرچند مستبدانه جامعه را به سوی تمکین و رضایت بر حقوق حداقلی در مقابل برخورداری از زندگی همراه با آرامش در جامعه‌ای امن رهنمون باشد. اما نفس نفی حداکثری بسیاری از حقوق طبیعی و عدم وجود عدالت اجتماعی میان فرمانداران و فرمانبران در احصای حقوق طبیعی و لذاپذیری نتوانست رضایت آن‌ها را به همراه داشته باشد. در مقابل جان لاک معتقد بود انسان‌ها به خودی خود خیرجو هستند و می‌توانند در زندگی اجتماعی با فهم یکدیگر به زندگی همراه با سعادت اجتماعی بپردازند. از این رو بشر می‌تواند با گذشت آگاهانه از پاره‌ای حقوق خود که در عرصه اجتماعی تضاد میان حقوق انسان‌ها را به دنبال دارد و حفظ حداکثری حقوق فردی که منشایی خیر دارند جامعه‌ای آرام و امن تشکیل دهد. در این نگرش، به دولت مطلقه نیز با دیدی مثبت نظر شده است که ضامن حقوق حداکثری جامعه و تک‌تک اعضای آن می‌باشد. البته هرچند که نگاه لاک از دید بسیاری خوش‌بینانه به‌نظر می‌رسد اما نفس اندیشه وی که حقوق طبیعی انسان‌ها را برآمده از منشایی خیرگونه می‌دانست خود زمینه مناسبی را برای گفت‌وگوی معطوف به عقلانیت تفاهمی و نیل به صلحی پایدار فراهم کرد.



روسو بعدها در کتاب قرارداد اجتماعی، هرچند با ارائه رویایی داستان‌گونه، از یک قرارداد اجتماعی میان انسان‌ها صحبت می‌کند که بر طبق آن با خواست اکثریتی از جامعه ارزش‌ها و کارویژه‌های اجتماعی و مسیر جامعه تعیین می‌شود. موضوعی که بعدها با عنوان دموکراسی ژاکوبینی و یا اکثریتی مطرح شد. حال مسئله اینجاست که آیا این قرارداد اجتماعی می‌تواند جامعه را به سمت صلح پایدار رهنمود سازد؟ بسیاری به این سوال جواب منفی داده‌اند. این عده معتقدند در این نوع جوامع ارزش‌های اکثریت تنها مشروع دانسته می‌شود و حقوق اقلیت پایمال می‌گردد و این خود مقدمه تعارض اجتماعی است.

در مجموع طی این دوره متفکران سعی داشتند با استفاده از عقلانیتی ابزارگونه وجود نابرابری را توجیه کنند و انسان‌ها را به عدم عصیان اجتماعی ترغیب نمایند. اما شاید اشکال کار در همین‌جا بود که عصیان و انتقاد اجتماعی از جنس عقلانیت تفاهمی انسان بود، ولی این دسته از متفکران سعی داشتند با عقلانیت ابزاری آن را آرام کنند.

عقلانیت تفاهمی

جی‌پی مدیسون در کتاب اقتصاد سیاسی جامعه مدنی مثال خوبی را برای فهم عقلانیت تفاهمی و تفاوت آن با عقلانیت ابزاری و قرارداد اجتماعی مطرح می‌کند.

وی می‌گوید یک شهرک حومه‌ای شهری را در نظر بگیرید. هر صبح ساکنان این شهرک مجبورند مسیر ۳۰ دقیقه‌ای تا محل کار خود در مرکز شهر را طی کنند. این افراد ترجیح می‌دهند این مسیر را با اتومبیل شخصی خود طی کنند. بدین ترتیب هم راحت‌ترند و هم نیازی به انتظار ۱۵ دقیقه‌ای برای آمدن وسایل حمل و نقل عمومی و توقف‌های آن در ایستگاه و همین‌طور احتمال روبرو شدن با نبود صندلی برای نشستن نیست. اما با استفاده تمامی افراد از وسیله نقلیه شخصی ترافیک شدیدی در مسیر بین شهرک و مرکز شهر بوجود می‌آید. به شکلی که آن‌ها مجبورند این مسیر را در مدت زمان یک ساعت و یا بیشتر طی کنند. مشکلات ناشی از نبود محل پارک اتومبیل نیز مدتی از وقت ایشان را تلف می‌کند. ساکنان این شهرک طی یک قرارداد عمومی تصمیم می‌گیرند برای رفع این مشکل و معضلات ناشی از آن همگی از وسایل نقلیه عمومی استفاده کنند. بدین شکل فردی این قرارداد همگی می‌توانند با

صرف ۱۵ دقیقه وقت برای رسیدن اتوبوس و توقف‌های آن و ۳۰ دقیقه مسیر شهرک تا مرکز شهر، زودتر به محل کار خود برسند. فردای آن روز یکی از ساکنان شهرک که می‌بیند ترافیک مسیر رفع شده است تصمیم می‌گیرد از وسیله نقلیه شخصی استفاده کند. اما زمانی که در مسیر حرکت می‌کند مجدداً با ترافیک سنگینی روبرو می‌شود. در حقیقت سایر ساکنان شهرک نیز با مشاهده رفع ترافیک ناشی از قرارداد اجتماعی استفاده از وسایل حمل و نقل عمومی، به این فکر افتاده‌اند که از اتومبیل شخصی استفاده کنند! این مسئله بدان خاطر است که در این مصالحه عمومی برای خیر بیشتر ساکنان شهرک، عقلانیت تفاهمی در نظر گرفته نشده است و مسئله شناخت حقوق طرفین در جامعه مورد توجه قرار نگرفته بود. از این رو در این قرارداد اجتماعی که برپایه یک عقلانیت ابزاری شکل گرفته بود نتوانست معضل ترافیک و هدر رفتن وقت ساکنان شهرک را رفع کند.

در این مثال به خوبی تفاوت میان عقلانیت ابزاری و عقلانیت تفاهمی و نقش اساسی و بالادستی عقلانیت تفاهمی در ایجاد یک صلح پایدار نشان داده شده است.

هابرماس معتقد است عقلانیت مدرنیستی دارای دو ساحت است:

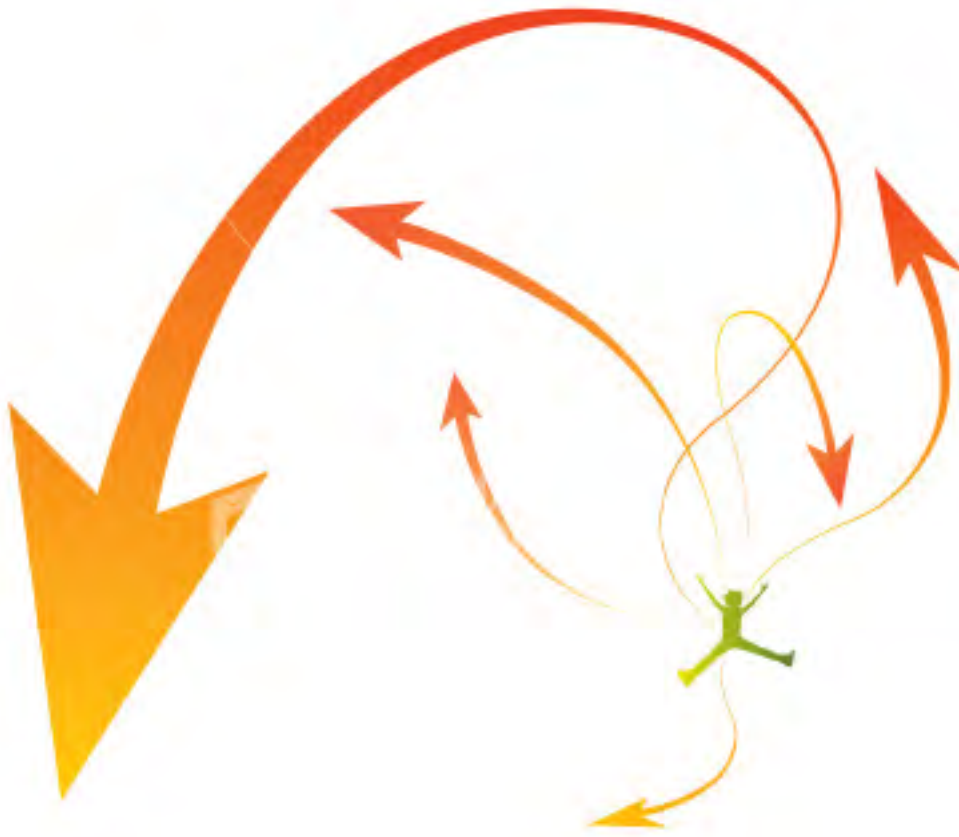
۱. عقلانیت ابزاری: یعنی عقلانیت بررسی ابزارهایی که ما را در نیل به هدف خود یاری می‌رساند. ریچارد فولی از طرفداران عقلانیت ابزاری می‌گوید همه ادعاهای عقلانیت معطوف به هدف اند؛ این ادعاها در این‌باره‌اند که چگونه شخص به طور موثری از طریق باورها یا رفتارهای خود، اهداف خود را دنبال می‌کند. اما هابرماس این نوع نگاه به عقلانیت و محدود کردن آن در ارتباط با ابزارها و اهداف را نمی‌پسندد و آن را عقلانیتی دستوری می‌پندارد.

۲. عقلانیت تفاهمی: یعنی تعقل بر اساس فهم دوطرفه نیت از پس رفتارها و اعمال انسانی و تلاش برای ایجاد دیالوگ و رابطه کلامی دوطرفه برای نیل به آن.

هابرماس می‌گوید که انسان دارای سه دسته علایق است: دسته اول علایق فنی و تکنیکی می‌باشد، بدان معنا که فرد می‌خواهد بر چیزی به لحاظ تکنولوژیک غلبه کند. یعنی انسان تکنولوژی را به کار می‌برد تا زمین را بکاود و از درون آن چیزی را به دست بیاورد. دسته دوم علایق عملی است. یعنی این‌که فرد در زندگی با افراد دیگر می‌خواهد ارتباط برقرار کند و دسته سوم علایق رهایی‌بخش. یعنی انسان تلاش می‌کند از چنبره قدرت فرار کرده و به حقیقت برسد. وی در این دسته‌بندی از کانت تاثیر پذیرفته است. علایق فنی و تکنیکی منطبق بر

عقلانیت اول کانتی، علایق عملی مطابق عقل اخلاقی کانت و علایق رهایی‌بخش مطابق عقل زیباشناختی کانت می‌باشد. هابرماس می‌گوید هر کدام از این علایق برای ارتباط با یکدیگر نیازمند یک رسانه به منزله عامل واسطه‌ای هستند. این رسانه برای دسته اول کار، برای دسته دوم زبان و برای دسته سوم قدرت می‌باشد. بالتبع علمی نیز شکل گرفته‌اند. بر اساس دسته اول علوم تجربی، بر اساس دسته دوم علوم تاریخی و هرمنوتیک و بر اساس دسته سوم علوم انتقادی به‌وجود آمده‌اند. وی معتقد است برای ایجاد یک فهم عمومی نیاز به یک دسته جدید از علوم است که وی نام آن را علوم بازساختی می‌گذارد. این علم موظف است تئوری پراگماتیک عام را بفهمد. تئوری پراگماتیک عام یعنی مطالعه تفسیر علایق و استفاده از آن. بر اساس این تئوری انسان

باید علایم را در اعمال و افعال جمعی خود این‌گونه تفسیر کند که می‌تواند به یک معنای مشترک رسیده و یگانه عمل کند. این مهم در واقع همان عقلانیت تفاهمی می‌باشد که یک فهم عمومی در میان افراد جامعه از پس افتراقات زبانی ناشی از تفاوت دامنه‌های نامی و الگویی حاکم بر آن و همین‌طور افعال مختلف ایشان در ارضای علایق سه‌گانه، به‌وجود می‌آورد. ظهور اصل ارتباط بین‌الادّهانی در هرمنوتیک هابرماسی برآمده از همین شناخت نیت معنادار افراد در پس افعال بیرونی آنان است. هابرماس پس از این وارد رابطه برای فهم متقابل می‌شود. وی معتقد است برای عقلانیت تفاهمی و ایجاد ارتباط سه اصل صدق، راستی و درستی بسیار مهم است و بدون وجود و پیش‌فرض قرار دادن متقابل این اصول ارتباط و متعاقب آن عقلانیت تفاهمی شکل نمی‌گیرد. به عنوان مثال وقتی گفته می‌شود لیوان شیشه‌ای می‌شکند، وقتی که آن را به هوا می‌اندازیم، مطمئنیم که می‌شکند. این صدق گفتار است. حال اگر طرف مقابل این اصل را قبول نداشته باشد و یا اینکه پیش‌فرض بر آن باشد که طرف مقابل می‌خواهد وی را فریب دهد رابطه برقرار نمی‌شود. هابرماس معتقد است زبان روزمره فی‌الغالبه از این سه اصل برخوردار است و همین تفاهم را امکان‌پذیر می‌کند.





از این رو وی معتقد است باید عقلانیت تفاهمی را به همه حیطه‌های زندگی تسری بخشیم. هابرماس معتقد به تسری عقلانیت تفاهمی در عرصه سیاست و به شیوه گسترش و نفوذ عمومی جامعه مدنی و جمع‌های مختلف افراد جامعه می‌باشد. موضوعی که اصل نهادی دموکراسی در جوامع انسانی است. وی وجود حوزه‌های عمومی، کافه‌های روشنفکری، باشگاه‌های عمومی و مطبوعات را زمینه و بستر شکل‌گیری عقلانیت تفاهمی می‌داند. اما معتقد است که این مسئله خاص روشنفکران نبوده و در بستر جامعه نیز وجود دارد.

عقلانیت تفاهمی و صلح پایدار

ارتباط عقلانیت تفاهمی و صلح پایدار را در سه مرحله می‌توان پیگیری کرد.

- مرحله اول: شکل‌گیری عقلانیت تفاهمی در جامعه
- مرحله دوم: نفوذ عقلانیت تفاهمی و شکل‌گیری دولتی برآمده از خواست عمومی
- مرحله سوم: ایجاد عقلانیت تفاهمی میان نمایندگان حقیقی جوامع و ایجاد صلح پایدار جهانی

بروز اندیشه و شناخت و فهم نیت دیگران که اولین مرحله عقلانیت تفاهمی است نیازمند آزادی و احصای آن در جامعه می‌باشد. امانوئل کانت، فیلسوف شارح حق طبیعی بشر، معتقد بود آزادی مادامی که با آزادی هر فرد دیگر، بتواند در چارچوب یک قانون عمومی برقرار باشد، تنها حق اولیه‌ای است که به هر انسانی به دلیل انسان بودنش تعلق دارد. او دیگر اصل‌های حقوق بشری مانند برابری و استقلال انسان را از همین اصل بنیادین آزادی مشتق می‌کند. در حقیقت وی معتقد است که آزادی و درک متقابل آزادی دیگر اعضای جامعه بر اساس عقلانیت تفاهمی شکل می‌گیرد که در آن انسان‌ها می‌توانند با شناخت حقوق و نیازهای خود، آزادانه آن را بیان و نیازهای دیگران را بشناسند.

کانت در کتاب صلح ماندگار مبانی دست یافتن به یک صلح پایدار را تبیین می‌کند و برای اولین بار خواستار اتحاد جامعه بین‌المللی و تشکیل سازمانی برای برقراری صلح در جهان می‌شود. صلح ماندگار یا صلح آرمانی، بر پایه آرای کانت محصول وضعیتی است که در آن دولت‌ها با پذیرش نظام مردم‌سالار به اتحاد آشتی‌جویانه و قوانین جهان‌گستر دست می‌یابند. با این تعریف کانت نشان می‌دهد ایجاد یک نهاد بین‌المللی، شکل‌گیری محفلی برای ایجاد فضای گفتگو و بحث شناختی میان انسان‌ها و نمایندگان واقعی افکار عمومی جوامع مختلف در قامت یک جامعه واحد بوده است. موضوعی که اصل ابتدایی عقلانیت تفاهمی می‌باشد.

هابرماس نیز همچون کانت گسترش عقلانیت تفاهمی در جامعه و نفوذ این رابطه به سطح قدرت را زمینه‌ساز یک دموکراسی می‌داند. موضوعی که جی‌پی مدیسون نیز در کتاب خود، اقتصاد سیاسی جامعه مدنی، آن را پیش‌نیاز شکل‌گیری جامعه مدنی و به دنبال آن دموکراسی در جوامع مدرن معرفی کرده است. با شکل‌گیری یک دولت به‌عنوان نمایندگان

حقیقی جامعه و فهم متقابل دولت و ملت و تشکیل یک جامعه بین‌المللی ساخته شده از نمایندگان حقیقی جوامع انسانی این ارتباط هرمونوتیکی منطبق بر عقلانیت تفاهمی به سطح جهانی وارد شده و به تبع صلحی پایدار در سطح جهانی شکل می‌گیرد. عقلانیتی که با مراجعه به اندیشه‌های کانت و ارتباط تنگاتنگ میان پارامترهای آن منجر به ارضای حداکثری از حقوق طبیعی و تحدید هوشمندانه و خودخواسته و برپایه تفاهم پاره‌ای حقوق که منجر به ایجاد تعارض در جامعه می‌شود، خواهد انجامید. نیک مشخص است هرگاه هریک از پارامترها در این میان حذف گردد مسلماً منجر به عدم شکل‌گیری صلحی پایدار و به دنبال آن نقض حقوق بشر در میان جوامع انسانی خواهد شد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی داشت با اشاره به معنای صلح و اهمیت آن و تلاش بشر در جهت رسیدن به آن، روند تاریخی راهبردهای ارائه شده توسط ادیان و همین‌طور اندیشمندان حوزه علوم اجتماعی و انسانی با محوریت منادیان قرارداد اجتماعی و عقلانیت ابزاری، وارد بحث شناخت عقلانیت تفاهمی با تاکید بر اندیشه هابرماس شده، نقش آن در شکل‌گیری صلح پایدار را بررسی کند.

همانطور که گفته شد تا زمانی که عقلانیت تفاهمی در یک جامعه شکل نگیرد و این عقلانیت به حوزه قدرت نفوذ نکند دموکراسی شکل نمی‌گیرد. از این رو با گسترش حوزه‌های عمومی عقلانیت تفاهمی و نفوذ آن به قدرت نمایندگان حقیقی جامعه، که در ارتباطی تفاهمی با هم به سر می‌برند، در جامعه بین‌الملل به ارتباط با نمایندگان حقیقی دیگر جوامع خواهند پرداخت و این ارتباط منطبق بر عقلانیت تفاهمی، منجر به شکل‌گیری صلحی پایدار در گستره جهانی خواهد شد. بی‌اعتمادی ناشی از نبود تفاهم میان دولت و ملت منجر به آن خواهد شد که ارتباطات جهانی میان ملل به ارتباط دول و یا دولت با ملل دیگر تقلیل یافته و صلحی پایدار را به همراه نداشته باشد.

منابع

۱. پاکاک، رابرت (۱۳۸۶)، صورت‌بندی‌های فرهنگی جامعه مدرن، ترجمه مهراں مهاجر، چاپ اول، تهران: نشر آگه
۲. بشیریه، حسین (۱۳۸۶)، آموزش دانش سیاسی: مبانی علم سیاست نظری و تاسیسی، ویرایش اول، چاپ هشتم، تهران: نگاه معاصر
۳. مدیسون، جی‌پی (۱۳۷۸)، اقتصاد سیاسی جامعه مدنی، ترجمه قدرت احمدیان، چاپ اول، تهران: نشر سفیر
۴. مجله چشم‌انداز ایران، شماره ۳۷، شهریور و مهر ۸۳، هابرماس و تسری عقلانیت تفاهمی به تمام حیطه‌های زندگی، گفتگو با دکتر احمد خالقی، ص ۹۳-۸۷
۵. فرهنگ‌نامه ویکی‌پدیا
۶. لغت نامه دهخدا



طول حیات جمهوری اسلامی ایران به اجرا در نیامده است. من باب مثال امروز اقلیت های ملی ایران به دلیل منع از نوشتن و خواندن به زبان مادری با بحران جدی هویت در سنین پایین و شروع دوران تحصیل مواجه هستند. اقلیت های دینی ذکر شده در قانون اساسی اجازه ی تبلیغ آیین و عقاید خود را دارا نیستند و در بسیاری از موارد در زمینهای تحصیلی و شغلی با مشکل گزینش از سوی حکومت برخورد می کنند و موارد بسیاری از این دست که در گزارشات تفصیلی نقض حقوق بشر به صورت جزئی به آن پرداخته شده است. مسله ای دیگری که در این زمینه به زعم نویسنده مهم جلوه میکند این است که این قوانین با فرض اجرا تضمین کننده ی حقوق تمامی اقلیت های کشور نخواهد بود. نگاه کلی به انواع اقلیت های ساکن در محدوده ی جغرافیایی ایران از هر طیف ما را در برابر آشکارترین نقض این قوانین قرار می دهد. عدم جامعیت، عدم پذیرش واقعیت ساختاری ایران به عنوان کشوری قومی ملیتی و به رسمیت نشناختن ملت ها، عدم توجه به تنوع ادیان به عنوان مثال در اصل ۱۳ قانون اساسی تنها ۳ مذهب به رسمیت شناخته شده است در صورتی که ادیان دیگر نظیر بهائیت در ایران طرفداران بسیاری دارد که از ساده ترین حقوق شهروندی نیز برخوردار نمی باشند. امروز دفاع و تامین حقوق اقلیت ها یکی از اصول رسیدن به یک جامعه ی دموکراتیک است. هنگامی که اقلیت ها اطمینان داشته باشند که دولت ها از حقوق و هویت آنها دفاع می کنند می توانند در نهادهای دموکراتیک کشور خود مشارکت کرده، بر آنها تأثیرگذار باشند.

قوانین تا چه میزان ضامن احقاق کامل حقوق اقلیت های کشورمان میباشد موضوعی است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت اما قبل از آن نگاهی داشته باشیم به این مفاد در قانون اساسی جمهوری اسلامی:

۱. طبق اصل ۱۳ قانون اساسی (رسمیت اقلیتها) ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی تنها اقلیتهای دینی شناخته می شوند که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل می کنند.
۲. طبق اصل ۱۵ قانون اساسی زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است.
- ۳- طبق اصل ۱۹ قانون اساسی (برابری قومی) مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود.

ایران کشوری است چند ملیتی با تنوع قومی و دینی و زبانی بالا. مجموع این اقلیت ها سهم قابل توجهی در جمعیت ایران دارد. از این رو برخورداری این طیف از حقوق مشروع و اساسی خود یکی از پیش شرط های استقرار دموکراسی است. حکومت ایران امروز به عنوان یکی از سردمداران نقض حقوق بشر شناخته می شود و به جرات میتوان گفت سهم اقلیت های کشورمان از این نقض گسترده حقوق بسیار بالاست. هیچ کدام از حداقل هایی که در این ۳ اصل بر آن تاکید شده است در

با نگاهی اجمالی به تعریف اقلیت () در معاهدات بین المللی و منابع موجود، می توان دریافت که تعریف یکسان و واحدی از این مفهوم در دست نمی باشد. به عبارت دیگر این مفهوم وابسته به شرایط فرهنگی و ساختار اجتماعی یک کشور در طول تاریخ آن می باشد، اما آنچه که در شناخت این مفهوم مورد توافق است، شاخصه هایی چون ویژگیهای قومی، ملی، مذهبی یا زبانی یک گروه است که با این موارد در گروههای دخیل در حاکمیت متفاوتند. بنا به این تعریف اقلیت ها باید دارای این ویژگی ها باشند:

۱. تعداد آنها کمتر از تعداد بخشی از جامعه باشد که حکومت را در اختیار دارند.
۲. اقلیت حکومت را در اختیار ندارد، بدین معنی که سهم این گروه از قدرت ناچیز ارزیابی می شود.
۳. اقلیت ها گروهی هستند از اتباع یک کشور که از لحاظ ملیتی، نژاد، زبان و مذهب از سایر اقشار مردم متفاوت می باشند.

بحث حقوق این طیف خاص در جامعه از چند جهت حائز اهمیت و حساسیت برانگیز است. اول آنکه از نظر حقوق انسانی و شهروندی نباید تفاوتی میان اقشار جامعه بنا به دلیل فوق الذکر ایجاد شود. هر گروهی از جامعه مختار به حفظ زبان، هویت ملی، قومی، فرهنگی و مذهبی خویش می باشد.

دوم اینکه چون این گروه سهمی در حاکمیت کشور ندارند، هرگونه نقض حقوق از این طیف به مثابه ی توجه خاص حاکمیت به تفکر غالب یا تفکر در قدرت است.

در اسناد بین المللی نیز از پایان جنگ جهانی اول معاهدات و قوانین مختلفی در سطح جهانی برای دفاع از حقوق اقلیت وضع و اجرا شده است، که از جمله ی آن میتوان به کنوانسیون محو هر گونه تبعیض نژادی مصوب سا ۱۹۴۵ مجمع عمومی، کنوانسیون منع و مجازات ژنوسید (۱۹۴۸)، کنوانسیون ضد تبعیض در تعلیم و تربیت (یونسکو ۱۹۶۰)، مقاوله نامه شماره ۱۱۱ در مورد تبعیض در استخدام و اشتغال (مصوب سازمان بین المللی کار ۱۹۵۸)، اعلامیه محو هر نوع نابرابری و تبعیض بر اساس مذهب (مصوب سال ۱۹۸۱ مجمع عمومی) و اعلامیه مربوط به حقوق افراد متعلق به اقلیت های ملی، نژادی، مذهبی و زبانی مصوب سال ۱۹۹۲ مجمع عمومی اشاره نمود.

در منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر، نامی از اقلیت برده نشده، ولی بر تساوی همه افراد بشری و برخورداری آنان از حقوق و آزادی های اساسی بدون تبعیض از حیث نژاد، جنس، زبان یا مذهب تصریح شده است (مقدمه و مواد ۱۳، ۵۵ و ۲۶ منشور ملل متحد و ماده ۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر).

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز به حقوق اقلیت های دینی و قومی اشاره شده است. اینکه این قوانین تا به امروز چه اندازه به مرحله ی عمل رسیده است یا در کل این



مستخدمین و مامورین قضایی یا غیر قضایی دولتی برای اینکه متهمی را مجبور به اقرار کند او را اذیت و آزار بدنی نماید، علاوه بر قصاص یا پرداخت دیه، حسب مورد به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم می‌گردد و چنان چه کسی در این خصوص دستور داده باشد، فقط دستور دهنده به مجازات حبس مذکور محکوم خواهد شد و اگر متهم به واسطه اذیت و آزار فوت کند مباشر مجازات قاتل و آمر قتل را خواهد داشت.»

به طوری که ملاحظه می‌شود، قانون گذار در ماده مذکور به جای «شکنجه» اصطلاح «اذیت و آزار بدنی» را به کار برده است، در حالی که می‌دانیم صدمات روحی در برخی موارد دست کمی از شکنجه جسمانی ندارد. از طرف دیگر عبارت پردازی قانون اساسی تحت عنوان «هرگونه شکنجه» به ترتیبی است که شکنجه (اذیت و آزار) هردو جنبه جسمی و روحی را شامل می‌شود، همچنان که این موضوع در مذاکرات خبرگان قانون اساسی مورد توجه قرار گرفته است.

ب: منع هتک حرمت به متهمین و محکومین
پیش از این راجع به امنیت حیثیت افراد به تفصیل بحث شد. احترام به حیثیت افراد در هر مقام و موقعیتی که باشند از وظایف افراد و حکومت به شمار می‌رود.

افراد متهم، مجرم، زندانی و تبعید شده نیز در حدود قانون مشمول این احترام می‌باشند. بعضی از افراد به خاطر اتهاماتی که بر آن وارد است یا جرمی که مرتکب شده اند، به موجب قانون در بند و گرفتارند و جسم و جان آنها در اختیار مقامات حاکم قضایی یا اداری می‌باشد. بدیهی است که هر گونه رفتار با آنان باید به موجب قانون حکم عادلانه دادگاه باشد. بنابر این بیش از مجازات های مقرر، اعمال هرگونه رفتار ناخوشایند نظیر هتک حرمت به آنان روا نیست. مرتکبین چنین اعمالی به خاطر آنکه یا را از ضوابط فراتر گذاشته و حیثیت انسانی را مخدوش نموده اند مستوجب مجازات خواهند بود.

در اسناد بین‌المللی، ماده ۵ اعلامیه جهانی و ماده ۲۰ اعلامیه اسلامی حقوق بشر، مجازات یا رفتار ظالمانه یا بر خلاف انسانیت و حیثیت و شوون انسانی و موهن را ممنوع اعلام و ماده ۷ میثاق (و ماده ۳ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر) حکومت ها را از اعمال مجازات ها یا رفتارهای ظالمانه، خلاف انسانی یا تزدیلی منع کرده است. از جمله رفتارهای ظالمانه و تزدیلی «اعمال شاقه و کار اجباری» می‌باشد که بر اساس بند ۳ (الف) ماده ۸ میثاق (و بند ۲ ماده ۴ کنوانسیون اروپایی) ممنوع است. ماده ۱۰ میثاق همچنین تاکید می‌کند: «در باره کلیه افرادی که از آزادی خود محروم شده اند باید با انسانیت و احترام به حیثیت ذاتی شخص انسان رفتار کرد.»

علاوه بر منابع مذکور، کنوانسیون بین‌المللی منع شکنجه و دیگر مشقات با رفتارهای خشن، غیر انسانی یا موهن در بند ۱ ماده ۱۶ خود مقرر می‌دارد: «هر یک از دول عضو کنوانسیون متعهد می‌شود که در تمام قلمرو تحت صلاحیت قضایی خود هر نوع اعمال دیگری را به عنوان رفتار ظالمانه، غیر انسانی، موهن (تزدیلی) صورت می‌گیرد ولی جزء اعمال شکنجه آمیز ... نمی‌باشد و از طرف یک مامور دولت یا هر شخص دیگری به طور رسمی انجام وظیفه می‌نماید و یا به تحریک او یا رضایت آشکار یا ضمنی وی انجام می‌گیرند ممنوع سازد...»
به موجب اصل ۳۹ قانون اساسی: «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون، دستگیر ، بازداشت، زندانی یا تبعید شده به هر صورت که باشد ممنوع و مجازات است.»

تصریح قانون اساسی در این مورد به خاطر آن است که اولاً: فقط قانون باید اجرا گردد تا دست مسئولین برای بیش از آنچه که قانون مقرر داشته بسته باشد و ثانیاً: حساب حیثیت انسانی از حساب جرایمی که افراد مرتکب می‌شوند جدا گردد، به ترتیبی که حیثیت یک

مراجع قضایی و ضابطین آن، در حین اجرای وظایف قانونی خود همواره باید حرمت انسانها را مد نظر قرار دهند و از ارتکاب اعمال غیر قانونی نسبت به اصحاب دعوا، متهمین و محکومین خودداری نمایند. علت این تاکید سابقه تلخی است که از رفتار دست اندرکاران امر قضاء و معاونین آنها، در زمانهای گذشته، در خاطره تاریخ وجود دارد. اعتراض به شکنجه، اقرار اجباری و اهانت به متهمین و زندانیان، جزئی از مبارزات آزادیخواهانه بوده است. اسناد بین‌المللی و حقوق داخلی امنیت این گونه افراد از فشار و تعرض غیر قانونی را مورد توجه قرار داده که در عناوین ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد:

الف: منع فشار و آزار و شکنجه در کسب اقرار و شهادت و سوگند
برای اثبات دعوا، قاضی باید دلایل روشنی را در اختیار داشته باشد، تا بتواند حکم متناسب را صادر نماید.

کسب اقرار و شهادت و قسم صحیح در اکثر موارد چندان آسان نیست و برای بدست آوردن تلاشی متناسب و اطمینان خاطر لازم است. اما آنچه در این امور ضرورت دارد، رعایت آزادی افراد در بیان مطالب است. زیرا توسل به اجبار به هر طریق، ممکن است منجر به بیان مطالب نادرست شود و به سلامتی روحی و جسمی افراد لطمه و زیان وارد کند.

توسل به شکنجه و فشار، برای کسب اقرار، که از آثار شوم محاکم تفتیش عقاید در قرون وسطی است، متأسفانه هنوز در بسیاری از محاکم و دادگاه ها اعمال می‌شود. حکام استبداد، این گونه، مخالفین را به اقرار وامیدارند تا با سرکوب آنان پایه های حکومتی خود را استحکام بخشند.

به موجب ماده ۵ اعلامیه جهانی و ماده ۲۰ اعلامیه اسلامی حقوق بشر: هیچ کس را نمی‌توان تحت شکنجه جسمی و روحی قرار داد. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز در بند ۳ (ز) ماده ۱۴ خود مقرر می‌دارد: هر کس متهم به ارتکاب جرمی بشود این تضمین را خواهد داشت که «مجبور نشود که علیه خود شهادت دهد و یا به مجرم بودن اعتراف نماید» همچنین براساس ماده ۷ همین میثاق (و ماده ۳ کنوانسیون اروپایی با عبارت مشابه): «هیچ کس را نمی‌توان مورد آزار و شکنجه ... قرار داد...»

علاوه بر آن، کنوانسیون بین‌المللی منع شکنجه و دیگر مشقات یا رفتارهای خشن، غیر انسانی یا موهن، مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۸۴ که مشتمل بر ۳۳ ماده است، موضوع منع شکنجه و راهکارهای مقابل با آن را به تفصیل مورد توجه قرار داده است. در حقوق داخلی نیز قانون اساسی جمهوری اسلامی نسبت به این موضوع موضع قاطع و بدون قید و شرطی دارد. به موجب اصل ۳۸ این قانون: «هرگونه شکنجه برای شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است اجبار شخص به شهادت یا اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل، طبق قانون مجازات می‌شود.»

نکته اساسی در این اصل تاکید بر توسل به اجبار است که متکی بر اصل حاکمیت اراده و احترام به شخصیت انسانی است. اجبار، نوعاً تهدیدآمیز است و اقدام تهدید آمیز از نظر حقوقی فاقد ارزش می‌باشد. همچنان که ماده ۱۲۶۲ قانون مدنی اعلام می‌دارد: «اقرار کننده باید بالغ و عاقل و قاصد و مختار باشد. بنابراین اقرار صغیر و مجنون در حال دیوانگی و غیر قاصد و مکره مؤثر نیست.»

ممنوعیت مطلق شکنجه مقرر در قانون اساسی نیازمند ضمانت اجراء کیفری شایسته می‌باشد. همچنان که اصل ۳۸ ذیلا اعلام می‌دارد: «متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود». در این ارتباط ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مقرر می‌دارد: «هر یک از

زندانی پس از گذراندن دوران قانونی محکومیت سالم بر جای مانده باشد، تا همانند سایر افراد بتوانند به حیات خود در جامعه ادامه دهند.

در ارتباط با اصل مذکور ماده ۱۷۶ آیین نامه قانون و مقررات اجرایی سازمان زندانها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۷/۱/۱۳۷۲ ریاست قوه قضاییه: «تند خوئی، دشنام، دای الفاظ رکیک یا تنبیه بدنی زندانی و اعمال تنبیهات خشن و مشقت بار و موهن در زندان ها به کلی ممنوع است...»

عدم رعایت این تکلیف قانونی علاوه بر اینکه تخلف اداری محسوب می شود، بر اساس قسمت آخر اصل ۳۹: «موجب مجازات است» که قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مجازات خاصی را برای آن مقرر نداشت است. در این صورت می توان به مقررات مربوط به «هتک حرمت اشخاص» (فصل پانزدهم ماده ۶۰۸) که اطلاق دارد به ترتیب ذیل استناد نمود: «توهین به افراد از قبیل فحاشی و استعمال الفاظ رکیک چنانچه موجب حد قذف نباشد به مجازات شلاق تا ۷۴ ضربه و یا پنجاه هزار تا یک میلیون ریال جزای نقدی خواهد بود.»

۲ - قانون احترام به آزادیهای مشروع و حفظ حقوق شهروندی
ماده واحده - از تاریخ تصویب این قانون، کلیه محاکم عمومی، انقلاب و نظامی دادسراها و ضابطان قوه قضائیه مکلفند در انجام وظایف قانونی خویش موارد ذیل را به دقت رعایت و اجراء کنند. متخلفین به مجازات مندرج در قوانین موضوعه محکوم خواهند شد:

۱ - کشف و تعقیب جرایم و اجرای تحقیقات و صدور قرارهای تأمین و بازداشت موقت می باید مبتنی بر رعایت قوانین و با حکم و دستور قضایی مشخص و شفاف صورت گیرد و از اعمال هرگونه سلیاق شخصی و سوء استفاده از قدرت و یا اعمال هرگونه خشونت و یا بازداشت های اضافی و بدون ضرورت اجتناب شود.

۲ - محکومیت ها باید بر طبق ترتیبات قانونی و منحصر به مباشر، شریک و معاون جرم باشد و تا جرم در دادگاه صالح اثبات نشود و رای مستدل و مستند به مواد قانونی و یا منابع فقهی معتبر (در صورت نبودن قانون) قطعی نگردیده اصل بر برائت متهم بوده و هر کس حق دارد در پناه قانون از امنیت لازم برخوردار باشد.

۳ - محاکم و دادسراها مکلفند حق دفاع متهمان و مشتکی عنهم را رعایت کرده و فرصت استفاده از وکیل و کارشناس را برای آنان فراهم آورند.

۴ - با دادخواهان و اشخاص در مظان اتهام و مرتکبان جرایم و مطلعان از وقایع و کلا در اجرای وظایف محوله و برخورد با مردم، لازم است اخلاق و موازین اسلامی کاملاً مراعات گردد.

۵ - اصل منع دستگیری و بازداشت افراد ایجاب می نماید که در موارد ضروری نیز به حکم و ترتیبی باشد که در قانون معین گردیده است و ظرف مهلت مقرره پرونده به مراجع صالح قضایی ارسال شود و خانواده دستگیرشدگان در جریان قرار گیرند.

۶ - در جریان دستگیری و بازجویی یا استطلاع و تحقیق، از ایزدای افراد نظیر بستن چشم و سایر اعضاء، تحقیر و استخفاف به آنان اجتناب گردد.

۷ - بازجویان و ماموران تحقیق از پوشاندن صورت و یا نشستن پشت سر متهم یا بردن آنان به اماکن نامعلوم و کلا اقدام های خلاف قانون خودداری ورزند.

۸ - بازرسی ها و معاینات محلی، جهت دستگیری متهمان فراری یا کشف آلات و ادوات جرم براساس مقررات قانونی و بدون مزاحمت و در کمال احتیاط انجام شود و از تعرض نسبت به اسناد و مدارک و اشیایی که ارتباطی به جرم نداشته و یا به متهم تعلق ندارد و افشای مضمون نامه ها و نوشته ها و عکس های فامیلی و فیلم های خانوادگی و ضبط بی مورد آنها خودداری گردد.

۹ - هرگونه شکنجه متهم به منظور اخذ اقرار و یا اجبار او به امور دیگر ممنوع بوده و اقرارهای اخذ شده بدینوسیله حجیت شرعی و قانونی نخواهد داشت.

۱۰ - تحقیقات و بازجویی ها، باید مبتنی بر اصول و شیوه های علمی قانونی و آموزش های قبلی و نظارت لازم صورت گیرد و با کسانی که ترتیبات و مقررات را نادیده گرفته و در اجرای وظایف خود به روش های خلاف آن متوسل شده اند، براساس قانون برخورد جدی صورت

گیرد.

۱۱ - پرسش ها باید، مفید و روشن و مرتبط با اتهام یا اتهامات انتسابی باشد و از کنجکاوی در اسرار شخصی و خانوادگی و سوال از گناهان گذشته افراد و پرداختن به موضوعات غیرمؤثر در پرونده مورد بررسی اجتناب گردد.

۱۲ - پاسخ ها به همان کیفیت اظهارشده و بدون تغییر و تبدیل نوشته شود و برای اظهارکننده خواننده شود و افراد باسواد در صورت تمایل، خودشان مطالب خود را بنویسند تا شبهه تحریف یا القاء ایجاد نگردد.

۱۳ - محاکم و دادسراها بر بازداشتگاههای نیروهای ضابط یا دستگاههایی که به موجب قوانین خاص وظایف آنان را انجام می دهند و نحوه رفتار ماموران و متصدیان مربوط با متهمان، نظارت جدی کنند و مجریان صحیح مقررات را مورد تقدیر و تشویق قرار دهند و با متخلفان برخورد قانونی شود.

۱۴ - از دخل و تصرف ناروا در اموال و اشیای ضبطی و توقیفی متهمان، اجتناب نموده و در اولین فرصت ممکن یا ضمن صدور حکم یا قرار در محاکم و دادسراها نسبت به اموال و اشیاء تعیین تکلیف گردد و مادام که نسبت به آنها اتخاذ تصمیم قضایی نگردیده است در حفظ و مراقبت از آنها اهتمام لازم معمول گردیده و در هیچ موردی نباید از آنها استفاده شخصی و اداری به عمل آید.

۱۵ - رئیس قوه قضائیه موظف است هیاتی را به منظور نظارت و حسن اجرای موارد فوق تعیین کند. کلیه دستگاههایی که به نحوی در ارتباط با این موارد قرار دارند موظفند با این هیات همکاری لازم را معمول دارند. آن هیات وظیفه دارد در صورت مشاهده تخلف از قوانین، علاوه بر مساعی در اصلاح روشها و انطباق آنها با مقررات، با متخلفان نیز از طریق مراجع صالح برخورد جدی نموده و نتیجه اقدامات خود را به رئیس قوه قضائیه گزارش نماید. خاتمه

هر چند که قانون اساسی به نحو مطلوب و قوانین عادی تا حدود قابل توجهی موضوع امنیت شهروندان و مراقبت از آن را مورد توجه قرار داده است باید توجه داشت که موضوع تأمین و تضمین امنیت مجموعاً بستگی به ساختار نظام سیاسی و رفتار زمامداری کشور دارد.

در جمهوری اسلامی ایران، با وجود آنکه هیات زمامداری کشور مجموعاً به طور مستقیم مبعوث مردمند و با توجه به مسولیت های سیاسی برای مقامات عالی همچون رهبری (اصل ۱۱۱) ریاست جمهوری (اصول ۱۲۲ و ۱۲۴) و وزیران (اصل ۱۳۷) و مسولیت کیفری برای دولتمردان (اصل ۱۴۰) از این بابت می توان نسبت به امنیت شهروندان از ناحیه زمامداری مجموعاً امیدوار بود، اما امیدواریم پاره ای موضعگیریهای اقتدار گرایانه، آن قسمت از امنیت شهروندان را که به نحوی با آزادیهای عمومی (نظیر آزادی مطبوعات) مرتبط است، در عمل با بحران مواجه نسازد. تعطیل گسترده روزنامه ها و بازداشت روزنامه نگاران، ارباب قلم و اعضای گروههای منتقد و ناراضی را در صورتی که خلاف مقررات قانونی باشد می توان موجب مخدوش شدن اصل برات و از مصادیق بارز بحران در امنیت قلمداد نمود.





تعریف نسل‌کشی:

«نسل‌کشی عبارت است از هرگونه اقدام و مبادرت جهت نابودی و حذف فیزیکی بخش یا کلیت گروهی نژادی، قومی، ملی، مذهبی، ایدئولوژیکی، آن زمانی که تعبیرهای جزئی در مورد نسل‌کشی تغییر می‌کرد اولین تعریف قانونی این عمل در بیانیه سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ حول «جلوگیری و مجازات جرم نسل‌کشی» شکل گرفت».

بند دوم این بیانیه تصریح می‌کند که هرگونه اقدام به نابودی کل یک گروه نژادی، ملی، مذهبی مانند کشتار دسته جمعی یک گروه خاص، ایجاد لطمات روانی و جسمانی بر یک گروه خاص، ضربه زدن عمدی به افراد یک گروه خاص، تحمیل معیارهایی برای جلوگیری از تولد فرزندان آنها، جا به جایی اجباری فرزندان گروه‌ها به یکدیگر، طرح ریزی برای آسیب رساندن به گروهی خاص و ... همه از مصداق‌های بارز نسل‌کشی می‌باشند.

در ۹ دسامبر ۱۹۴۸، سازمان ملل متحد تحت تاثیر واقعه هولوکاست و تا حد زیادی به دلیل تلاش‌های خستگی‌ناپذیر «لمکین»، کنوانسیون منع و مجازات جرم نسل‌کشی را به تصویب رساند. طبق این کنوانسیون «نسل‌کشی» جرم بین‌المللی شناخته شد و کشورهای امضاکننده آن ملزم به «منع و مجازات» آن شدند.

اگر بخواهیم مفهوم «نسل‌کشی» را ساده تر، گسترده تر، کاربردی تر و با در نظر گرفتن مفهوم کلی مدنظر این اقدام در کنوانسیون سازمان ملل، در قالبی تفسیری برای بازگشایی و بازارائه‌ی ابعاد گوناگون آن، دگرباره تعریف نماییم باید بگوییم:

نسل‌کشی در روزگار ما از مهم‌ترین جرائم بین‌المللی شمرده می‌شود که پیش از ایش دولت‌ها پیدا شده و بی‌قید از تعیین دولتهاست. در تعریف «نسل‌کشی» در ساده‌ترین حالت باید آن را اقدام یک دولت به کشتار فیزیکی جمعی یا از میان بردن کامل زیر ساخت‌های اجتماعی، اقتصادی، تاریخی، آیینی و البته فرهنگی ملت خود یا ملت دیگر و از بیم رویداد قابل پیش‌بینی و نه به طور کامل حادث شده در حال حاضر و به منظور استقرار، تداوم و تحمیل سلطه‌ی سیاسی، ملی، فرهنگی، ایدئولوژیکی و نیز جغرافیایی بر جامعه‌ی هدف است.»*

در «نسل‌کشی» علاوه بر حذف فیزیکی انسان‌ها، صدمات دیگری نیز در حوزه‌های مرتبط با زندگی انسانها ایجاد می‌نماید که شامل موارد ذیل می‌باشد.

صدمه روحی و روانی و اجتماعی، صدمه محیط زیست، صدمه به تاریخ و فرهنگ، صدمه اقتصادی

«نسل‌کشی» به نوبه خود دارای مراتب متعدد و اشکال گوناگون بوده و تنها به امحای فیزیکی (حالت اولیه ژنوساید) محدود نمی‌گردد بلکه به حذف هویت و شناسه‌های آنان شامل زبان، لباس، آئین و مذهب و دین، تاریخ، فرهنگ و آداب و رسوم و ... را نیز در بر می‌گیرد که از آن میتوان به «جنوساید سفید» نام برد و دارای اثرات مخرب قوی تر از جمله ضایعات روحی

برای بحث پیرامون پروژه‌ی استحاله‌ی فرهنگی ملیت‌ها در ایران به مثابه‌ی راهکاری استراتژیک و اصلی بنیادین در دکترین امنیتی جمهوری اسلامی به عنوان ابزاری برای «بازاستقرار» مستمر سلطه‌ی ژئوپلیتیک مرکز بر نواحی پیرامونی، و ترسیم رابطه‌ی وثیق بین این متد از استعمار و مفهوم «نسل‌کشی»، باید نخست تعریفی فراگیر و مقبول از خود مفهوم «نسل‌کشی» ارائه کرد و در ادامه با بیان پاره‌ای از سیاست‌های آسمیلاسیون فرهنگی رژیم اسلامی در برابر ملیت‌های تحت ستم، در نهایت به پیوندی مستدل و منطقی دست یافت. در تعریف «نسل‌کشی» می‌توان در مرحله‌ی نخست با استفاده از بیانیه سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸، تصویری رسمی و شاید حقوقی ارائه نمود و در گام بعدی به بیانی ساده‌تر این مفهوم را با تکیه بر کلیدواژه‌های موجود در متن رسمی، به ابعاد گسترده‌تری وسعت بخشید. اگرچه هدف این نوشته اثبات هویت حقوقی جنایت فرهنگی رژیم اسلامی علیه ملیت‌ها جهت بررسی در محاکم قضایی نیست، اما تلاش می‌کند در نهایت تصویری واقعی از آنچه حکومت اسلامی به عنوان «سیاست فرهنگ آسمانی» خود بر ملیت‌ها تحمیل می‌کند ارائه نموده و در «بازکشف» اهداف پنهان در گفتمان «برابری نژادی» دولت تهران گامی هرچند کوتاه برداشته باشد.

و روانی، اجتماعی و فرهنگی، اقتصادی و محیط زیست می‌باشد که جبران آن از حالت فیزیکی جنوساید سخت‌تر است که دارای تبعات جهانی نیز میباشد و لذا این یک مسئله بین‌المللی و صیانت از حقوق بنیادین بشر است که بایستی آمران و عاملان آن در محاکم مجامع بین‌المللی تحت پیگرد قرار گیرد.

کلیت سیاست فرهنگی «جمهوری اسلامی ایران» به نسبت ملیت‌های تحت سلطه، در ۳۳ سال گذشته بر پایه‌ی امحا، استحاله و نابودی کامل بنیان‌های تاریخی، منطقی و نمادین فرهنگ ملی این ملیت‌ها برنامه‌ریزی و اجرا شده است.

حکومت اسلامی برای دستیابی به اهداف بلند مدت خود، و نابودی کامل ساختار فرهنگی این ملیت‌ها در برنامه‌ای فراگیر، پیوسته و با پیوسته‌ای از ایدئولوژی اسلامی و با بهره‌بردن از تمامی امکانات تبلیغی، آموزشی، رسانه‌ای، مطبوعاتی، انتظامی، نظامی، اطلاعاتی و امنیتی تلاش می‌کند این پروژه را به تدریج و بدون ارائه‌ی تصویری خوشونت‌آمیز از آن، عملی نموده و در نهایت با حذف هویت ملی جامعه‌ی هدف، نسلی متفاوت و انسانی جدید از دل اجتماع مادر به وجود آورد. در ذیل به برخی برنامه‌های جمهوری اسلامی جهت استحاله‌ی فرهنگی ملیت‌های تحت سلطه اشاره می‌کنیم:

۱. «جامعه‌سازی شاهدانه‌ای»: این سیاست که از اوایل دهه‌ی هفتاد شتاب بیشتری به خود گرفت در طول ۲۰ سال اخیر به طور مستمر ادامه داشته است. اشاعه‌ی مواد مخدر در بسیاری از استان‌های پیرامونی و در میان جوانان ملیت‌های ایرانی، امروزه، اجتماعی خموده، سست و فاقد اراده‌ی تغییر از جوانان را به وجود آورده که بخش عظیمی از انرژی و سرمایه‌ی کاری و تولیدی این جوامع را کاملاً تخلیه کرده است. «جامعه‌ی شاهدانه‌ای» اجتماعی از انسان‌های فاقد اراده‌ی ملی و تهی از هرگونه خواست و بازخواست هویتی است که در گام نخست فاقد توانایی ابراز مستدل و هموزنیزه نمودن «آرزوی ملی مشترک» و در وهله‌ی دوم اقدام برای رسیدن به آرمان‌های مشترک ملی است. حکومت اسلامی در طول ۲۰ سال اخیر با به کارگیری این سیاست در نهایت موفق به کنترل انرژی هیجانی و البته آگاهانه‌ی جوانان ملیت‌ها و به ویژه ملت کرد شده است.

۲. بمباران مداوم فرهنگی ملیت‌ها: راه اندازی «شبکه‌های استانی» که در ظاهر با هدف اهتمام به فرهنگ‌های ملیت‌ها و نوعی استقلال فرهنگی محلی صورت گرفت ولی از همان روز آغاز با پوست اندازی صریح، در خدمت سیاست استحاله‌ی فرهنگی ملیت‌ها قرار گرفته و به تدریج نقش پررنگی در این زمینه به عهده گرفته و ایفا کرد. بر اساس آمار موجود شبکه‌ی استانی استان «کردستان» ۶۷.۲٪ از برنامه‌های خود را به زبان فارسی



پخش می کند در حالی که برنامه های کردی نیز بیشتر بر اساس اشاعه ی زبان فارسی تهیه و تدوین می گردد. به این واقعیت باید تبلیغات شدید دروغین در جهت تخریب سیمای احزاب مبارز کرد، و نهادینه سازی فرهنگ چاپلوسی و خوش خدمتی به رهبران نظام را افزود. کودکان «کرد» در طول شبانه روز شدیداً تحت بمباران مستمر این شبکه و زبان «غیر خودی» آن قرار داشته و به مرور زمان با آن «ارتباطی معیوب» برقرار کرده و به تدریج دچار دوگانگی شخصیتی-هویتي شده و مبتلا به نوعی «عذب وجدان» پنهان دوگانه به نسبت هویت حقیقی خود می شوند.

۳. مهاجرت اجباری غیر مستقیم: حکومت اسلامی با ابزارهای مختلف قانونی و غیر قانونی در طول ۳۳ سال گذشته تلاش کرده است مناطق پیرامونی جغرافیای سیاسی ایران را که سرزمین مادری ملیت های تحت ستم محسوب می گردد، به لحاظ اقتصادی در بدترین شرایط ممکن نگاه داشته و اداره کند. در نتیجه ی این رویکرد آشکار هزاران جوان و خانواده ی این ملیت ها در حالتی شبیه کوچی اجباری، مجبور به ترک سرزمین مادری خود شده و به کلان شهرها مهاجرت می کنند. علاوه بر استحاله ی فرهنگی این نسل و به ویژه فرزندان آنان، حکومت اسلامی در پروژه ای برنامه ریزی شده از خلاء نیروی کار ایجاد شده به گونه ای استفاده می کند که این فضای خالی با نیروهای به ظاهر مشابه ولی در واقع وابسته به نظام جایگزین شوند.

این افراد که اساساً به منابع مالی دسترسی مناسبی داشته و به دلیل وابستگی هویتی-حقوقی به نظام از جایگاه برتری در اجتماع «غیر خودی» جدید برخوردارند از سویی تلاش می کنند مبانی فکری-فرهنگی خود را به مردم بومی این مناطق تحمیل نمایند و از دیگر سو در نتیجه ی این سیاست بافت دموگرافی این نواحی کاملاً دچار تغییر یک سویه و در جهت نابودی فرهنگی مردم تحت سلطه می شود.

۴. محدودیت سازی مستقیم و غیر مستقیم در ادارات «ثبت احوال» برای نامگذاری نوزادان تازه متولد شده: در تمامی ادارات ثبت احوال لیست بلند بالایی از اسامی مجاز و غیر مجاز وجود دارد که عملاً دست خانواده ها را برای انتخاب نام دلخواه مبتنی بر فرهنگ و هویت ملی خود، بسته نگاه می دارد. حکومت اسلامی پا را از

این نیز فراتر گذاشته و در بسیاری از موارد اقدام به تغییر شکل واقعی اسامی و شبیه سازی این نام ها با کلمات و اسامی عربی-اسلامی کرده که در طول زمان منجر به تغییر فرهنگ نامگذاری در مناطق مذکور گردیده است.

۵. اما آشکارترین مورد استحاله ی فرهنگی ملیت ها و نابودی تمام بنیان های فرهنگی هویت ملی این مردمان نبود آموزش به زبان مادری در تمام سطوح آموزشی است. اگرچه مطابق



شما وکالت چند نفر از اعضای کلیسای ایرانیان را به عهده داشتید؟
در شیراز ۶ نفر و یک نفر در کرج به نام آقای بهنام ایرانی.

بهنام ایرانی هنوز هم در زندان هستند؟

بله ایشان به یک سال حبس محکوم شده اند و پنج سال هم از گذشته داشتند که باید در زندان رجایی شهر کرج حکم را طی کنند.

از وضعیت ایشان خبری دارید؟

الان در بند عمومی هستند و مرخصی به ایشان اعطا نشده است. همچنین از ناحیه پا دچار بیماری اند که شرایط زندان برای ایشان مناسب نیست. در عین حال درخواست مرخصی هم برای آقای ایرانی با موافقت مواجه نشده است.

مساله مهم این است که علت بازداشت آقای بهنام ایرانی در هر دو پرونده «ارتداد» اعلام شده. اما اتفاقی در پرونده ها رخ داده که راجع به ارتداد متأسفانه قراری صادر نمیکنند. و این راه را باز میگذارد که در آینده نیز بتوانند ایشان و امثالهم را مورد پیگیری قرار دهند.

باقی پرنده ها هم به همین شکل است؟

شش نفر از این افراد پرونده هایشان در شیراز رسیدگی میشد. آقایان خانجانی، محمد فروتن، پرویز خلیج، محمد بعیاد، ایمان فرزادمنش و خانم نازلی مکاریان. پرونده این افراد با چهار عنوان اتهامی ارتداد بعنوان جرم اصلی در کنار اقدام علیه امنیت ملی، تبلیغ علیه نظام و توهین به مقدسات اسلام در جریان بود. دادسرای شیراز برای اتهام ارتداد با توجه به اصل قانونی بودن جرم و مجازات قرار منع پیگرد و برای سه اتهام دیگر قرار مجرمیت صادر کرد. پرونده راجع به اقدام علیه امنیت و تبلیغ علیه نظام در شعبه اول دادگاه انقلاب شیراز رسیدگی شد و همگی از اتهام اقدام علیه امنیت ملی تبرئه شدند و برای تبلیغ علیه نظام از طریق راه اندازی کلیسای ایرانیان و ترویج مسیحیت به یک سال حبس محکوم شدند.

پرونده راجع به توهین به مقدسات در صلاحیت دادگاه عمومی قرار میگرفت. که در آنجا نیز همگی تبرئه شدند. اما مساله مهم این است که این اتفاق برای بهنام ایرانی در کرج اتفاق نیافتاد. اگر چه علت دستگیری ارتداد اعلام شد و توهین به مقدسات و اقدام علیه امنیت و تبلیغ علیه نظام به ایشان تفهیم شد، متأسفانه ارتداد مسکوت گذاشته شد. ایشان هم از اقدام علیه امنیت و توهین به مقدسات تبرئه شد و برای تبلیغ علیه نظام به یک سال حبس محکوم شد که به همراه پنج سال حبس پیشین مجموعاً باید شش سال حبس رو متحمل شوند.

اینکه میگویم متأسفانه مساله ارتداد مسکوت گذاشته شد به این علت است که در قانون قضایی هر متهم را تحت عنوان اتهامی فقط میتوان یک بار مورد پیگرد قرار داد. تاکنون آقای ایرانی دو بار به این اتهام بازداشت شده اند. اما محکومیت ایشان برای ارتداد نیست یعنی هر زمان دادستان خواهد میتواند علیه ایشان اعلام جرم کند و این از نظر حقوقی دارای ایراد اساسی است.



در سال‌های پس از انقلاب ۵۷ همیشه از جفاهایی که به نوکیشان شده است شنیده‌ایم اما هیچ‌گاه تا به این حد واکنش رسانه‌ای به این قضیه وجود نداشته است.

این روزها حکم اعدام کشیش یوسف ندرخانی نقل هر مجلس و محفل حقوق بشری و حتا سیاسی است تا جایی که بسیاری از دولت‌ها نسبت به آن اعتراض کرده‌اند.

به همین بهانه پس از بیان مختصری از زندگی وی، به گفت‌وگو با محمود طراوت‌روی نشستیم که وکالت چند تن از اعضای فرقه‌ی مسیحی موسوم به «کلیسای ایرانیان» را به عهده دارد.

یوسف ندرخانی (زاده‌ی ۱۳۵۷ در رشت) کشیش و زندانی عقیدتی ایرانی در سن ۱۹ سالگی از اسلام به مسیحیت گروید. وی کشیش یک گروه کوچک از مسیحیان تبشیری به نام «کلیسای ایران» در گیلان شد و به جرم تغییر مذهب در سال ۱۳۸۸ بازداشت و زندانی شد.

او در سال ۱۳۸۸ بازداشت و به جرم «ارتداد» به اعدام محکوم شد. طبق قانون مجازات اسلامی که در ایران اجرا می شود در صورت ابراز پشیمانی محکوم از تغییر دین اسلام، حکم اعدام لغو می شود. «در تاریخ سوم تا ششم مهرماه سال ۱۳۹۰ دادگاه رشت سه بار از آقای ندرخانی خواست توبه کند تا حکم ارتداد او لغو شود. اما این کشیش مسیحی توبه نکرده و در زندان رشت در انتظار دریافت حکم است.»

یوسف ندرخانی در شرایطی زندانی شده است که براساس اصل ۲۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد.»

(منبع: ویکی‌پدیا)



آیا ارتباطی بین پرونده این افراد با پرونده آقای ندرخانی وجود دارد؟
 بله. آقای ندرخانی هم کشیش کلیسای ایرانیان هستند که همگی تحت ضمانت آقای خانجانی بعنوان اسقف این کلیسا میباشند. متاسفانه دادگاه رسیدگی کننده به پرونده آقای ندرخانی که دادگاه کیفری استان گیلان واقع در رشت است حکم اعدام برای ایشان صادر کردند که بنده بعید میدانم چنین حکمی قابلیت اجرا داشته باشد.

چرا این حکم برای آقای ندرخانی اعدام است و برای سایرین به شکلی دیگر؟
 در قوانین جزایی ایران یکی از ادله اثبات دعوی در جرائم کیفری علم قاضی است. علم قاضی با توجه به سوء برداشت هایی که صورت میگیرد، دست قضات را در دادگاه های مختلف برای صدور احکام متعارض باز میگذارد. همانطور که مشاهده میکنید سه پرونده در سه شهر به ریاست سه رییس دادگاه رسیدگی شده، در گیلان منتهی به اعدام، در فارس تبرئه و در کرج مسکوت گذاشته شده است که این نشان از پراکندگی تصمیمات در سیستم قضایی ایران دارد!

به نظر شما اگر پرونده آقای ندرخانی در شیراز بررسی میشد به تبرئه می انجامید؟
 قطعاً. به نظر بنده پرونده شیراز قابلیت استناد دارد برای پرونده آقای ندرخانی در رشت. زیرا که نباید برای یک موضوع واحد تصمیمات متعارض گرفته شود.

از اعضای کلیسای ایرانیان چند نفر تا الان درگیر پرونده های قضایی بوده اند؟
 از تعداد دقیق افراد خبری ندارم اما مطمئنم تعداد بازداشتی ها به مراتب بیش از این افرادی ست که ذکر شد.

جرمی تحت عنوان تغییر دین وجود دارد؟
 در منابع فقهی وجود دارد گرچه در آنجا هم اختلاف نظر موجود است. اما در حقوق اصلی وجود دارد تحت عنوان قانونی بودن جرم و مجازات. یعنی نمیتوان فردی را به اتهام ارتکاب به عملی مجازات کرد مگر اینکه آن عمل در قوانین به صورت فعل مجرمانه تعریف شده باشد و برای آن مجازات تعریف شده باشد.
 در قوانین ما نه ارتداد تعریف شده و نه برای مجازاتی تعیین شده است.

نظر شما درباره شدت بازداشت های اخیر چیست؟ آیا قرار است این روند ادامه پیدا کند؟
 قطعاً دستگیری هایی که زمانمند و تعریف شده صورت میگیرد برای ایجاد خوف و ارعاب جهت عدم گرایش افراد به ادیان دیگر است.
 اما از نظر حقوقی با توجه به پرونده های قبلی چنین افرادی که از اتهام تبرئه شده اند قطعاً افرادی که مجدداً تحت این عنوان بازداشت میشوند قابل پیگرد نیستند.

گواهی شماره ۲۷ / ۲۴۸۶

دو کلاس ۲۱۲

کرج رسیدگی: ۱۳۹۰/۳/۲۲

بسمه تعالی

تجدیدنظر خواستگاری متهم

تجدیدنظر خواننده: رأی دادگاه

تجدیدنظر خواسته دادنامه شماره ۰۰۰۹۸۰ صادره از شعبه ۱۱ دادگاه تجدیدنظر استان گیلان (کیفری) ۸۹/۲/۳۱

تاریخ ابلاغ دادنامه به تجدیدنظر خواه: ۹/۹/۱۳۹۰ تاریخ وصول دادخواست تجدیدنظر: ۸۹/۹/۱۳

مرجع رسیدگی: شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور

هویت شعبه آقایان: سر قاضی قاضی - سر قاضی - سر قاضی

خلاصه جریان پرونده

کسر آقای یوسف ندرخانی فرزند بیرام ۳۲ ساله متأهل اهل رشت متهم است به انکار نبوت پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) و در نتیجه ارتداد خطری از مکتب مقدس اسلام پس از قبول آن توسط وی بعد از رسیدن به سن بلوغ تا ۱۹ سالگی با این توضیح که متهم از پدر و مادر مسلمان در سال ۱۳۵۶ متولد می شود و حسب تحقیقات مقدماتی و بازپرسی پس از رسیدن به سن بلوغ شرعی اسلام را پذیرفته و به دستورات آن عمل نموده و در سن ۱۹ سالگی یعنی سال ۷۵ - از فطرت اسلام ارتداد حاصل و به دین مسیحیت گرایش پیدا نموده و رسماً مسیحیت را پذیرفته و به کسرات در تحقیقات مقدماتی و جلسات بازپرسی منکر نبوت پیامبر اسلام و حاکمیت دین مقدس اسلام شده و با تشکیل جلسات تشریحی و دعوت دیگران به مسیحیت و کلیسای خانگی و انجام غسل ... و بیان اعتقادات خود، ارتداد خود را اعلام نموده و دادگاه با تشکیل جلسات با حضور نماینده دادستان و

رونوشت برابر اصل است
 دفتر ثبت و محکم دیوان عالی کشور
 شماره پرونده: ۲۷ / ۲۴۸۶



دنیاى امروز بی شک، جهان رسانه ها و ارتباطات است. چرا که رسانه ها تا جایی پیش رفته اند که ساخت اجتماعی واقعیت را شکل می دهند، می سازند، به تصویر می کشند و در نهایت به باور می رسانند. جهان ارتباطات و تکنولوژی هر چه بیشتر به سمت و سویی می رود که گویی سلطه رسانه ها انکارناپذیر گردیده است. ظهور پدیده ای به نام اینترنت و فضای مجازی، ساخت اجتماعی واقعیت را که متاثر از رسانه ها در حال شکل گیری بود، بیش از پیش تحت الشعاع قرار داد.

در این میان خبرگزاری ها نقش مهمی را ایفا می کنند. بدین صورت که با انتقال اخبار و اطلاعات به گونه ای که خاستگاه صاحبان آن است، می توانند در دریافت افراد از واقعیت تاثیر داشته باشند. هر چند تعدد و تکثر رسانه ای، راه را تا اندازه ای بر سلطه ی رسانه ای به طور یک جانبه بسته است؛ اما وجود برخی قدرت های رسانه ای که از برتری مالی و گستره پوشش بیشتری بهره مند هستند هنوز هم نشان از هژمونی برخی جریان ها در القا اهداف مورد نظر آنها دارد.

رسانه ای مانند خبرگزاری فارس که از سوی نهادهای خاصی حمایت می شود، می تواند تا حدی سلطه خود را در این فضا اعمال کند.

در این میان خبرگزاری رویترز که سابقه ای بیش از ۱۵۰ سال دارد نیز در بخش هایی از این نوشتار در قیاس با خبرگزاری فارس مورد مطالعه قرار گرفته است.

خبرگزاری فارس

خبرگزاری فارس در بهمن ماه سال ۱۳۸۱ راه اندازی شد. در مورد مالکیت این سایت و خبرگزاری، برخلاف آنچه در سایت آمده است و تحت عنوان مستقل از آن یاد شده است اما طی تماسهایی که با روابط عمومی این خبرگزاری برقرار شد، پاسخ روشنی در خصوص منابع تامین کننده مالی این خبرگزاری داده نشد و از طریق برخی از منابع غیر رسمی اعلام شد که این خبرگزاری وابسته به سپاه پاسداران است. البته سپاه تاکنون وابستگی فارس به خود را تایید نکرده، اما دو مدیر عامل این خبرگزاری از اعضای سپاه بوده اند. از این گذشته ساختمان این خبرگزاری هم پیش از این محل استقرار معاونت حفاظت اطلاعات سپاه تهران بود که مالکیت آن هنوز در اختیار سپاه است.

معیارهای ارزیابی وبسایت

صحت اطلاعات: مسائل قابل توجه در این قسمت، ذکر منبع اطلاعات، امکان بررسی صحت مطالب، نام نویسنده، و تاریخ خبرها است.

در مورد خبرگزاری فارس به گونه ای است که از نظر حرفه ای سعی بر آن دارد تا مطالب صحیح و همراه با منبع را ارائه دهد. البته حدود ۹۰ درصد خبرهای این خبرگزاری توسط سرویس های مختلف خودشان تامین می شود و در مورد بقیه نیز، تلاش شده است تا منبع ذکر شود. اما با توجه به وابستگی این خبرگزاری به نهادی نظامی به نام سپاه پاسداران، در ارائه خبرها، گزارش ها و تحلیل های مختلف، عملکرد این خبرگزاری به دور از جهت گیری خاص جناحی نیست و در پاره ای از موارد به دلیل سیاست های سازمان مربوط (سپاه) برخی از حقایق به گونه ای وارونه بازتاب داده می شود که امکان بررسی صحت مطالب نیز وجود ندارد ضمن اینکه خبرگزاری رویترز برای هر خبر یا گزارش نام نویسنده آن را نیز ذکر می کند اما خبرگزاری فارس از چنین عملی بی بهره است. چگونگی پوشش مطالب: از نظر پوشش مطالب، خبرگزاری فارس تقریباً بیشتر حوزه های مرتبط با فعالیت این سازمان را پوشش می دهد و از این نظر (البته به دور از جهت گیری های خاص آن) حائز اهمیت است.

به روز بودن اطلاعات: خبرگزاری فارس از نظر به روز بودن نیز در جایگاه خوبی قرار دارد. چرا که به صورت ۲۴ ساعته و حتی در ساعات انتهایی شب نیز کار به روزرسانی صورت می گیرد. در واقع به اقتضای کارکرد این سایت که همانا خبررسانی است، هر زمان

که رویدادی رخ می دهد (خصوصاً رخدادهای داخلی)، این خبرگزاری آن را در کوتاهترین زمان مخابره می کند.

سرعت دسترسی: از این نظر سایت فارس دارای مزیت بالایی است. چرا که در میان دیگر سایت های ایرانی از سرعت دسترسی بالایی برخوردار است که البته این مسئله گویا تنها در مورد کاربران داخل ایران صدق می کند چرا که سایت خبرگزاری فارس در قیاس با خبرگزاری رویترز بسیار سریعتر باز می شود اما در بررسی انجام شده در سایت آکسا مشاهده کردیم که سرعت دسترسی به سایت فارس بسیار کند است و حدود ۸۹ درصد سایتها از این سایت سریعتراند در حالیکه سایت رویترز با اینکه از نظر سرعت (برای کاربر اینترنت داخل ایران) کند محسوب می شود اما از سایت فارس سریعتر است و حدود ۸۰ درصد سایتها سریعتر از آن هستند. بنابراین این اختلاف در آمار جهانی با آنچه ما کاربران داخل ایران مشاهده می کنیم ناشی از شرایط خاص استفاده از اینترنت در ایران است.

تحلیل متنی و تصاویر سایت: در مورد تحلیل متنی می توان گفت که سایت فارس به دلیل حمایت های دولتی در قیاس با دیگر سایت های داخلی از وضعیت بهتری برخوردار است اما در قیاس با خبرگزاری رویترز شرایط چندان مطلوبی ندارد. حجم بالای گزارش ها و خبرهای تصویری اعم از عکس یا ویدئو در سایت خبرگزاری رویترز یکی از وجوه برتری آن بر سایت خبرگزاری فارس است. البته انحصار صدا و تصویر در ایران توسط صدا و سیما، یکی از دلایل این امر است که البته خبرگزاری فارس در پاره ای موارد گویی مستثنی بوده است، چرا که مخصوصاً در جریان انتخابات اخیر ریاست جمهوری ایران (انتخابات سال ۱۳۸۸) و تحولات پس از آن، سایت فارس اقدام به ارائه فایل های تصویری از اعتراضات مردم البته با جهت گیری خاص سیاست های صاحبان این خبرگزاری نموده و هیچ گونه برخوردی نیز با آن صورت نگرفته است.

استفاده آسان از فضای وبی: خبرگزاری فارس به دلیل طراحی ساده و بدون پیچیدگی های خاص گرافیکی دارای این مزیت است که استفاده از آن خصوصاً برای کاربران غیر حرفه ای آسان است و به راحت ترین شکل هر کاربر

میتواند از سرویس های مختلف آن استفاده کند. در مقابل سایت رویترز از تنوع گرافیکی بالایی برخوردار است و دسترسی به امکانات آن نیازمند حداقل هایی از آشنایی به فضای وبی دارد.

رتبه بندی سایت فارس و رویترز
رویترز - رتبه در جهان ۲۶۹ - در ایران ۸۴۶
فارس - رتبه در جهان ۱۱۵۵ - در ایران ۱۸

تعداد سایت هایی که به رویترز لینک داده اند ۵۶۳۹۸

تعداد سایت هایی که به فارس لینک داده اند ۲۸۷۸

و سرانجام...

رسانه ها نقش بسزایی در افکار، نیازها، احساسات، رفتارها و عملکرد مردم یک جامعه دارند. خبرگزاری ها و سایت ها نیز به عنوان یکی از رسانه های برخوردار از آخرین امکانات تکنولوژیک از این امر بهره مند هستند. چنین مسئله ای می تواند همزمان به عنوان یک فرصت و یا تهدید مورد توجه قرار گیرد. همانگونه که رسانه می تواند در آگاه سازی جامعه نقش ایفا کند، به همان میزان هم می تواند نقش وارونه جلوه دادن حقایق و واقعیت ها را بازی کند و معطوف به خاستگاه صاحبان رسانه ای عمل نماید. خبرگزاری فارس در این میان با بهره گیری از سرویس های متعدد در همه حوزه های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، ورزشی، مذهبی و... و همچنین با حمایت های سخت افزاری و نرم افزاری گسترده از سوی صاحبان آن، یکی از بازیگران اصلی در پیشبرد اهداف نظام جمهوری اسلامی است. در واقع خبرگزاری فارس در تحولات اخیر، رسالت اصلی خویش را که همانا اطلاع رسانی بدون غرض ورزی است فدای سیاست های صاحبان و پشتیبانان مالی و روانی خود کرده است و تا حد زیادی مشروعیت خود را نزد مخاطبان از دست داده است. به گونه ای که در پاره ای مواقع (خصوصاً در تحولات پس از انتخابات ریاست جمهوری) بیشتر از آنکه مرجعی برای کسب آخرین اخبار باشد، پناهگاهی برای ارضای روانی جناحی خاص گردید، و از رسالت اصلی خود فاصله زیادی گرفت.

توده های شهری همواره خطری بالقوه برای مقامات سیاسی بوده است. در شهر بر خلاف روستا و یا بادیه بسیاری از افراد می توانند برای حمایت و پشتیبانی از یک آرمان یا برای اعتراض به یک امر مشترک با هم تماس داشته

روایت مبارزه زنان در جنبش سبز علی مشرفی

و جنبش‌ها بدل گشته بود و از این جهت اعتراضات مردم ایران در قالب جنبش و حضور زنان، نمونه‌ای منحصر به فرد به شمار می‌آید.

در اعتراضات پس از انتخابات سال ۸۸، زنان اعتراض خود نسبت به نابرابری جنسیتی در ساختار جامعه را در قالب جنبش دموکراسی‌خواهی مطرح کردند و این نشان از آگاهی جمعی همان توده‌ای است که حافظان وضع موجود به گریز از خردورزی متهمش می‌کنند. تفکیک میان این دو حوزه (برابری جنسیتی و دموکراسی‌خواهی) در اعتراضات اخیر و در شرایط مبارزاتی امروز، نشان از نبود آگاهی جنسیتی است چرا که این دو بیش از پیش در هم تنیده است و اتفاقاً در جریان اعتراضات شاهد آن بودیم که چنین تفکیکی صورت نگرفت. تحولات پس از خرداد ۸۸ بستری مناسب را برای به چالش کشاندن بسیاری از نابرابری‌های جنسیتی فراهم ساخت که در قالب موج دموکراسی‌خواهی عربان شد.

در نهایت شاهد آن هستیم که این بار یک زن در میان تعداد زیادی از مردانی که در این جنبش کشته شدند، به نماد اصلی جنبش بدل می‌شود و این خود جای تامل دارد. چرا که ندا نه تنها در حافظه تاریخی ایران بلکه در حافظه تاریخی مبارزات جهان نیز ثبت شد و این پیامی است که در چنین نمادی نهفته است؛ مظلومیت یک ملت تحت بیرق مظلومیت تاریخی زن.

نظام تولید معنا، در جریان اعتراضات پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ متأثر از اصلی‌ترین عضو آن - در این مقوله خاص - یعنی زن، به گونه‌ای سامان یافت که فرهنگ اعتراض، دیگر کنشی مبتنی بر خشونت نبود. چیزی که تبلور آن را در اولین گامهای اعتراض شاهد بودیم. هر چند ساختار چنین فرهنگ اعتراضی بارها مدرن‌تر از بستری بود که اعتراض در آن صورت می‌گرفت و دلیل برخوردهای خشونت‌آمیز تا حد زیادی مدلول این بستر بود؛ اما با این حال تحلیل لوبن با گذر زمان، کمتر روند اعتراضات اخیر را در بر می‌گرفت چرا که زنانه‌شدن حوزه اعتراضات، این جریان را هر چه بیشتر به سمت کارناوالیزه شدن سوق داد و بدین گونه بود که به تعبیر باختین، توانست بدنه جمعی و غیر رسمی مردم را مورد تجلیل قرار داده و در برابر ایدئولوژی رسمی و گفتمان قدرت مذهبی و دولتی بایستد.

بدین سبب، جنبش زنان فقط مفهومی تاریخی و ساختگی نیست که منحصر به نوعی خاص از گفتمان باشد. دو دیگر آنکه هویت سیاسی زنان، این بار زیر مجموعه مبارزات اجتماعی دیگر نبود، بلکه خود در محور قرار داشت و اتفاقاً این بار به دور از دوگانه‌های مذهبی - سکولار و یا سنتی - مدرن، هویتی سیاسی برساخته‌ی فعلیت‌یافتن نیروی رهایی‌بخش را شاهد بودیم که سالیان سال نه تنها در ایران بلکه در تمام دنیا به پشت صحنه و تدارکاتچی دیگر مبارزات

باشند، به هم سر بزنند و سر انجام به خیابان‌ها بریزند. در این میان محافظه‌کارانی همچون گوستاو لوبن ابراز می‌دارند که مردم هنگامی که در جریان هیجانی جمعی قرار می‌گیرند که توسط جماعت به وجود آمده، موقتا برخی قوای تعقل منطقی‌ای را که در زندگی عادی دارند از دست می‌دهند.

جماعت بخشی از زیست روزمره زندگی شهری است. آنچه در مراکز خرید، پارک‌ها و دیگر اماکن وجود دارد، جولانگاهی است برای جمع شدن بدون خطر مردم. زمانی که صحبت از اعتراضات خیابانی و توده‌ای می‌شود با همان جماعت سروکار داریم و این چیزی است که ما شاهد آن بودیم. جماعتی که در آن زنان و دختران دیگر به پشت صحنه ارجاع داده نشدند و خود در نقش کنشگر، حضور فعال یافتند. فعلیت یافتن این خطر بالقوه برای مقامات سیاسی همراه بود با مشارکت گروه بزرگی از مردم که حضور آنها دیگر محدود به مراکز خرید و پارک‌ها نبود. جماعتی به نام زنان و دختران.

تلاش جمعی برای رسیدن به هدفی مشترک خارج از حوزه‌ی نهادهای رسمی که سایه نظام مردسالار بر آن سنگینی می‌کند، به گونه‌ای دیگر خود را بازنمایی کرد که در تاریخ جنبش‌های اجتماعی از حیث مشارکت زنان و کیفیت و تاثیرگذاری آن بی‌نظیر بوده است.



زنان قربانیان اصلی اسیدپاشی

آن گونه که در تعاریف پزشکی قضایی ارائه می‌شود، اسیدپاشی نوعی از اعمال خشونت است که در آن با استفاده از خواص سوزاندگی و خوردگی اسید، آسیبی عمدانه به فردی وارد می‌شود. بر اساس تحقیقات جهانی، انتقام‌گیری توأم با ارضای تمایل به تحقیر قربانی مهم‌ترین دلیل این جنایت محسوب می‌شوند. انتقامی که عموماً ریشه در یک رابطه عاطفی شکست‌خورده دارد. بیشتر قربانیان اسیدپاشی از این حادثه جان به در می‌برند، اما عوارضی چون سوختگی‌ها و زخم‌های درمان‌ناپذیر، نابینایی، ناشنوایی و ناهنجاری در چهره قربانیان، یادگارهایی است که از این جنایت به یادگار می‌ماند.

آمارهای جهانی حاکی از آنند که قربانی بیش از ۸۰ درصد حملات اسیدپاشی زنان هستند و ۷۰ درصد آنها کمتر از هجده سال سن دارند. هرچند در برخی کشورها نظیر هند، اسیدپاشی روشی برای پایان دادن به درگیری‌های قومی، طبقاتی و سیاسی است، اما اغلب حملات در جهان و نیز در ایران، پاسخی غیرانسانی است به یک پاسخ منفی در برابر تمایلات مردانه و یا نتیجه تصور یک خیانت از سوی همسر. تصویری که در بیشتر موارد هیچ‌گاه ثابت نمی‌شود. اسیدپاشی عموماً مرگ قربانی را دنبال نمی‌کند. اسیدپاشی انتقام از تمام زیبایی‌هایی است که امکان تملک آن برای عامل جنایت وجود ندارد. این را از اعترافات عاملان اسیدپاشی نیز می‌توان دریافت. مجید، که این روزها با داستان قصاص و سپس بخشیده شدنش توسط آئینه بهرامی به اصلی‌ترین ضد قهرمان اسیدپاشی بدل شده‌است، در اعترافش «به‌دست آوردن» آئینه را دلیل عمل خود ذکر کرده است. نمونه‌ای از خشونت خودخواهانه‌ای که نه قربانی، بلکه جذابیت‌های دست‌نیافتنی او را هدف می‌گیرد.

بر اساس آمارهای جهانی، در سال‌های اخیر بنگلادش، کامبوج، هند، پاکستان و افغانستان

اسیدپاشی از آن دست جنایاتی است که هر از چند گاهی صفحات روزنامه‌ها را در ایران به خود اختصاص می‌دهد. در سالی که گذشت داستان اسیدپاشی و بحث‌های اجتماعی و حقوقی مرتبط آن، با رسانه‌ای و جنجالی شدن پرونده آئینه بهرامی شکلی دیگر یافت. حکایت نه‌چندان تازه‌ای که این‌بار، حساسیت خود را نه از خود واقعه، که از زمزمه‌هایی مبنی بر قصاص عامل آن می‌گرفت. هرچند سرانجام با گذشت قربانی از اجرای حکم قصاص، نمایش رسانه‌ای اسیدپاشی نیز فروکش کرد و خاطره قربانیان این جنایت تلخ بار دیگر رنگی از بی‌توجهی به خود گرفت؛ اما مرور کتاب قطور اسیدپاشی در ایران گویای آن است که که سکوت و بی‌توجهی، هیچ‌گاه التیام‌بخش تن‌های سوخته قربانیان نخواهد بود. قربانیانی که اغلب زنده می‌مانند تا مرگ زندگی‌هایشان را نظاره‌گر باشند.





اصلی‌ترین مراکز اسیدپاشی جهان بوده‌اند. تنها در بنگلادش و از آغاز سال ۲۰۱۱ میلادی، بیش از ۸۰ مورد اسیدپاشی به ثبت رسیده است که قربانیان به جا مانده از آنها بیشتر از ۱۰۰ نفر بوده‌اند. این آمار برای بنگلادش و از آغاز سال ۲۰۰۰، بیش از ۲۳۰۰ حمله و نزدیک به ۳۰۰۰ قربانی بوده است. در کامبوج، کشوری با کمتر از ۱۵ میلیون نفر جمعیت، و در فاصله میان نوامبر ۲۰۰۲ تا نوامبر ۲۰۰۵، بیش از ۴۰ حمله اسیدپاشی ثبت شده است که ۶۰ قربانی زنده و ۳ کشته برجای گذاشته است. این یعنی یک حمله در هر ۲۵ روز و این تنها مربوط به مواردی است که راه خود را به رسانه‌ها باز کرده‌اند.

جنایتی برای تمام فصول

هرچند آمار اسیدپاشی در ایران به اندازه کشورهای جنوب شرق آسیا نیست، اما روند رو به افزایش آن نگرانی گروه‌های بسیاری را برانگیخته است. تنها مروری بر قربانیان اسیدپاشی در ایران، اثباتی بر این مدعا است که اسیدپاشی را امروز می‌توان به عنوان چالشی جدید در جامعه در نظر گرفت. داستان آمنه بهرامی آن قدر این روزها تکرار شده است که دیگر نیازی به بازخوانی آن نیست. قربانی اسیدپاشی آبان‌ماه ۸۳، حالا صورتی سوخته دارد با چشم‌هایی نابینا و تجربه هفده عمل جراحی. دردناک‌تر آنکه

آنچه بر آمنه و پیش از او بر کسان دیگری گذشته بود، پس از او نیز بارها و بارها تکرار شد.

مهناز کاظمی، در تیرماه ۸۶، قربانی اسیدپاشی شوهرش شد. جرم مهناز درخواست طلاق از همسری بود که باید ۵ سال در زندان می‌ماند و گالن اسید پاسخ شوهر مهناز بود به درخواست او. حالا مرد باید ۹ سال دیگر را در زندان بگذراند و دیه صورت سوخته مهناز را بدهد، و زن با دخترانش بماند و زندگی سوخته‌اش را، از ترس تعدی دوباره شوهرش، در خفا ادامه دهد.

سارا، ۲۶ ساله، قربانی دیگری است که در اردیبهشت‌ماه سال ۸۷ با طعم ترش اسید رویه‌رو شد. اسیدپاشی در خیابان و توسط یک موتور سوار صورت گرفته است که خردادماه همان سال شناسایی و دستگیر شد. بهانه اسیدپاشی، جواب منفی سارا به پیشنهاد اسیدپاش بود. سارا شاید خوش‌شانس بود که زنده نماند.

خرداد ماه سال ۸۸، فاطمه ۲۸ ساله، قربانی اسیدپاشی شوهرش شد. فاطمه در برابر دیدگان سه فرزندش در اسید سوخت و سرانجام در بیمارستان جان داد. این‌بار نام گرگان بود که بوی اسید می‌داد. پنج‌ماه بعد مرد دستگیر شد و فساد اخلاقی همسرش

را علت جنایت خود اعلام کرد. اتهامی که همانند بیشتر سوطن‌ها، هیچ‌گاه به اثبات نرسید.

پانزدهم اردیبهشت‌ماه سال ۸۹، طاهره بهرامی، ۲۶ ساله، در همدان قربانی اسیدپاشی شد. این‌بار نه از خواستگار مردود خبری بود و نه از همسری یکه‌بزن. عامل اسیدپاشی زنی بود که با شوهر قربانی رابطه داشت و پس از ضرب و شتم طاهره، او را با چهار لیتر اسید سوزاند. مونا خودش را در زندان و پیش از اجرای حکم قصاص کشت. آذر ماه این سال، خبر دستگیری عامل اسیدپاشی به صورت دو خواهر ۲۱ و ۱۸ ساله در شهر میانه اعلام شد. این‌بار هم یک زن، دو مرد را برای پایان دادن به یک رقابت عاطفی اجیر کرده بود. در دی‌ماه همین‌سال و در تبریز، اختلافات خانوادگی، سه قربانی سوخته با اسید برجای گذاشت. این‌بار، مردی همسر، فرزند و مادرزن خود را سوزانده بود.

تیرماه امسال، درست در زمانی که جامعه با چشمانی کاملا باز اخبار قصاص اسیدپاشی آمنه را تعقیب می‌کرد، یک مادر و دختر ایلامی قربانی اسیدپاشی شدند. شدت اسیدپاشی به حدی بود که دختر را به کام مرگ کشید. عامل اسیدپاشی، عمو و زن‌عموی دختر بودند و علت جنایت، جواب

منفی دختر به خواستگاری چندباره برادر زن‌عمو. در همین ماه، زن ۳۹ ساله‌ای در تهران بینایی‌اش را در حمله اسید از دست داد. پوست صورت، دست‌ها، پاها، سینه و شکم او نیز شدیداً آسیب دید. آتش اسید، در مهرماه چهره‌های زیادی را بلعید. زنی کرمانشاهی در حالی قربانی اسید شد که تنها جرمش جواب منفی به یک خواستگار بود. در همین ماه، مریم، دختر ۲۳ ساله تهرانی هم به خواستگاری ۴۰ ساله جواب رد داد تا او هم با اسید مجازات شود. در اردیبهشت زنی همراه با دختر چهارساله‌اش قربانی اسیدپاشی شدند.

در ایران نیز همانند اکثر نقاط جهان، اسیدپاشی عموماً جنایتی علیه زنان است. هرچند تمامی قربانیان اسید زن نیستند، اما نسبت بالای زنان در میان سوختگان این جنایت آن را به یکی از مصادیق خشونت علیه زنان مبدل ساخته است. حتی در بیشتر مواردی که در آنها قربانیان اسیدپاشی مردان بوده‌اند نیز، علت جنایت رقابت یا حسادت در خصوص یک زن بوده است. در سال ۸۵، مردی به خاطر تعرض به دخترش، پسر جوانی را در اسید سوزاند. صورت جوان ۱۷ ساله به شدت سوخت. در شهریورماه ۸۹، درگیری عشقی دو خواستگار جوان با سوختن صورت یکی از آنها در اسید پایان یافت و روابط عاطفی

میان دو جوان اهل بناب به سوختن صورت پسر با اسید توسط خانواده دختر انجامید.

سوختگی میان اسید و قانون

اخبار و آمارها زنگ خطر را به صدا در آورده‌اند. آیا ایران جای خود را میان کشورهای بحران‌زده باز خواهد کرد؟ و آیا راهی برای مقابله با این روند وجود دارد؟ گروهی جواب نهایی را در قانون و دستگاه قضا می‌جویند. ابوطالب کوشا، رییس سابق دانشکده علوم انتظامی از این افراد است. او در مصاحبه‌اش با خبرگزاری فارس و

در زمان هیاهوی رسانه‌ای ماجرای آمنه بهرامی، بر لزوم «بازدارندگی» قانون تاکید می‌کند. او معتقد است جنبه عمومی چنین جرایمی باید به حدی افزایش یابد که حتی در صورت بخشش و گذشت قربانی، بازهم قدرت بازدارندگی مجازات کافی باشد.

تاکید کوشا و خیل حقوق‌دانان و قانون‌گزاران هم‌فکر او بر لزوم بازدارندگی قانون درحالی‌است که در قانون مجازات اسلامی جرمی به‌عنوان اسیدپاشی تعریف نشده است. تنها اشاره قانونی به اسیدپاشی

به عنوان جرمی مستقل به قانون مصوب سال ۱۳۳۷ باز می‌گردد. این نکته‌ای است که یوسفیان، نماینده مردم امل در مجلس شورای اسلامی را نیز به مصاحبه با فارس ترغیب کرد. یوسفیان اسیدپاشی را یک جرح ساده نمی‌داند و خواهان بازنگری در قانون اسیدپاشی است. هرچند با فروکش کردن تب و تاب دادگاه آمنه، این پیشنهادها هم رنگ می‌بازند.

در مقابل، گروهی از کارشناسان بر لزوم افزایش آموزش‌های اجتماعی تاکید

می‌کنند. دکتر حسین باهر یکی از این افراد است. به اعتقاد او رسانه‌ها می‌توانند با انعکاس حرف‌های جوانان و همکاری در آموزش مهارت‌های کنترل خشم، جوانان را برای رویارویی با شرایط بحران‌های عاطفی آماده سازند. آقای جامعه‌شناس، که او هم مخاطب مصاحبه‌های پرتعداد خبرگزاری فارس است، پژوهش را مهم‌ترین گام برای تصمیم‌سازی در این حوزه می‌داند و بر لزوم تغییر در مقتضیات جامعه تاکید می‌کند.

به نظر می‌رسد هر یک از این دو گروه دلایل قابل دفاعی برای اثبات نظریه خود دارند. حتی شاید بتوان تلفیقی از این دو دیدگاه را برای تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی راهگشا دانست. اما آنچه در مباحثه این دو گروه مغفول می‌ماند، حمایت از قربانیانی است که از این حملات برجای مانده‌اند. گلایه‌های آمنه بهرامی را همگی به یاد داریم. گلایه از وعده‌هایی که بسیار داده شد اما هیچ‌گاه به عمل درنیامد؛ و سرانجام، آنچه در داستان دیده برای او اتفاق افتاد. طاهره، قربانی همدانی اسیدپاشی، تا مدت‌ها از سوی دستگاه‌های حمایتی به رسمیت شناخته نشد و مهناز کاظمی به دلیل نبود حمایت‌های روانی و قانونی به زندگی مخفیانه روی آورده است.

این درحالی‌است که انجمن‌های حمایتی امروز شبکه گسترده‌ای را در سراسر جهان، از کامبوج تا ایالات متحده و از بنگلادش تا اسکانیدیناوی ایجاد کرده‌اند. در بنگلادش، انجمن حمایت از باقی‌ماندگان حملات اسیدپاشی، حمایت‌های روانی، قانونی و پزشکی از قربانیان اسیدپاشی را بر عهده گرفته است. «نسرین پروین حق»، از بنیان‌گذاران این مجموعه، حمایت روانی از قربانیان و کمک به بازگشت آنها را به جامعه بسیار مهم‌تر از سایر اقدامات می‌داند. آن‌گونه که او می‌گوید: «بازگشت قربانیان اسیدپاشی به جامعه، یک پیروزی است برای انسانیت و یک شکست برای کسانی که به دشمنی با زیبایی‌ها برخاسته‌اند». آمارها نظر نسرین حق را تایید می‌کنند.

اسیدپاشی در ایران، هرچند با سرعتی کمتر از پاکستان و افغانستان، اما در حال افزایش است. هنوز فاصله ایران با کشورهای نظیر کامبوج و بنگلادش بسیار زیاد است. اما آمار و اخبار روایت‌گر پذیرفته‌شدن اسیدپاشی در جامعه است. این روزها شاید خبر اسیدپاشی به چهره یک زن چندان نفرت‌انگیز و حتی عجیب نباشد. چه باور کنیم افزایش بازدارندگی قوانین راهگشاست و چه از آنان باشیم که آموزش را تنها راه اصلاح می‌دانند؛ زنگ خطر برای ما به صدا درآمده است و تلخ‌تر گوش‌هایی است که انگار به صدای این زنگ‌ها عادت کرده‌اند.



جنبش زنان روایتی برای تمام زنان دنیا

با نگاهی به جنبش زنان کرد در ایران

افسانه پاره نژاد

هر انسان طالب آزادی باید من خود و دیگری را بیدار کند. همان طور که برای همه جوامع و ملت‌ها تا من برجسته وجود نداشته باشد دیگری هم وجود ندارد. تا همسرشناسی (من) به وجود نیاید نمی‌توان دیگری را مورد احترام قرار داد و خود را پایبند شناساندن دانست.

فمینیست کسی است که معتقد است زنان در هر طبقه، گروه، قوم و ... نسبت به مردان هم گروه، هم طبقه و هم قوم خود موقعیت فرودستی ندارند.

جنبش زنان کرد

تاریخ حرکت و جنبش زنان کرد از نظر تاریخی بیشتر از زنان ملت‌های دیگر بوده است. اما متأسفانه به دلیل نبودن محل تحصیل و همچنین جامعه فئودالی و تحت فرمان بودن زنان، این حرکت‌ها آن طور که شایسته است به ثبت نرسیده‌اند.

زنان کرد همواره در جنبش‌های استعماری همراه با مردان حضور داشته‌اند، اما متأسفانه همیشه حضور آنان کم رنگ جلوه داده شده است. همواره در جنبش‌های مشترک با مردان، مسائل زنان در اولویت‌های نازلتری قرار گرفته که هیچ‌گاه نوبت پرداختن به آن‌ها نشده است. این خود نمودی آشکار از نابرابری جنسیتی و بازتولید نظام مردسالاری است.

تاریخچه جنبش‌های اجتماعی به ظهور شهرنشینی، صنعتی شدن، سرمایه داری و دموکراسی بازمی‌گردد. قبل از آن حرکت زنان عمدتاً فردی بوده است. نام زنانی همچون عصمت قاضی محمد، فاطمه کوردی، دکتر زری یوسب و همین طور لیلا زانا پارلمنتاریست برنده جایزه صلح ساخاروف و فلکناس اجا عضو پارلمان اروپا از جمله زنان نامدار کرد هستند.

فمینیسم و سیاست

آیا فمینیسم شاخه‌ای از سیاست است؟ با وجود تمام تلاش‌هایی که عده‌ای از مردان سیاست مدار برای جدایی بین فمینیسم و سیاست کرده‌اند، بدیهی است که سیاست و فمینیسم دو واژه جدانشدنی هستند. اگر زنان در حیطه مسائل سیاسی منفعل جلوه داده می‌شوند، ناشی از تعاریف مردانه ایست که از سیاست ارائه می‌شود.

جنبش فمینیستی و ملی از همدیگر جدا نبوده و بایستی زنان در هر دو زمینه تلاش کنند و البته بر این نکته باید تاکید شود که جنبش زنان نباید در اولویت دوم قرار گیرد.

امروزه در مورد جنبش‌های اجتماعی تعاریف نوینی مطرح است، در تعاریف کلاسیک معمولاً جنبش به شکل هرمی بوده و نیازمند رهبری وسازماندهی و هدف مشخص و استراتژی معین است. بر مبنای چنین تعریفی جنبشی را برای زنان کرد نمی‌توان شناسایی کرد.

در عین حال نیز نمی‌توان از حضور زنان و تلاش و فعالیت‌های آن‌ها چشم پوشید. از این رو می‌توان گفت: جنبش زنان ماهیت خود را در تعاریف نوین از جنبش‌ها باز می‌یابد.

در تعاریف جدید جنبش‌های اجتماعی به شیوه متمرکز نبوده بلکه شبکه‌ای و قابل انعطاف‌اند و برای آن‌ها نمی‌توان رهبری واحد و کارزماتیک جست‌وجو نمود. گروه‌های مختلف با حفظ ماهیت و اهداف خاص خود و نیز بر مبنای اهداف مشترک عملاً گرد هم آمده‌اند و در عین توافقی ضمنی به یک سری مسائل مشترک با یکدیگر در تساهل و تسامح‌اند.

این شبکه که خصلتی دموکراتیک و مردمی دارد، از قابلیت انبساط و انقباض بسته به شرایط زمانی و مکانی جنبش برخوردارند و به همین دلیل دیر پاست وازبین نمی‌رود. حرکت چنین جنبشی آهسته و منطقی و با ایجاد فشارهای مدنی بوده و نتایج حاصل از آن عمیق‌تر، فرهنگی‌تر و ریشه دارتر است.

فمینیسم چیست؟

فمینیسم هرگز به معنی اندیشه‌ای نیست که به زنان قدرت بدهد تا از زیر کار و مسئولیت شانه خالی کنند، بلکه فاکتور و مکانیزمی برای آگاهی دادن به زنان در برابر مبارزات، آرزوها و احقاق حقوق خود است.

برخی بر این باورند که فمینیسم از عبارت (women liberation movement) گرفته شده است. تا حدودی این باور می‌تواند درست باشد. زیرا مفهوم این واژه تا حدودی حقوق و آزادی گرفته شده از زن را می‌رساند. واژه بدون قدرت هیچ‌گاه شناخته نمی‌شود و قدرت نیز هیچ‌گاه بدون یاری زمان به هدف نمی‌رسد.

بنابراین فمینیسم اولاً پاسخگوی سوالاتی است در حیطه حقوق زنان و ثانیاً تلاش آن‌ها برای رسیدن به ارزش و ماهیت والای خود می‌باشد. به همین خاطر است که طرفداران حقوق بشر در گوش کر انسان فریاد می‌زنند تا بشنوند و به فکر چاره بیفتند.

فمینیست کیست؟

فمینیست انسانی است زن‌شناس، انسان دوست. همان انسانی است که ارتباط محکمی با جامعه نو دارد که در چهارچوب انسان دوستانه و معرفت‌شناسانه دنبال شناساندن خود است. فمینیست می‌داند که زن تا زمانی که خود را نشناسد نمی‌تواند جامعه و سیاست و روشنفکری را به افراد دیگر بشناساند و برای فراهم شدن این بستر تلاش می‌کند. این شناساندن و نشان دادن راه، تنها با شناخت خود امکان پذیر است و این مسئله را مطرح می‌کند که انسان چگونه خود را بشناسد و به دیگران بشناساند.



آیا مثله کردن آلت زنان یک مسئله ی اسلامی است؟



در بین فعالان اجتماعی و فمینیست ها، مبارزه با مثله کردن آلت تناسلی زنان یک هدف سیاسی با اهمیت است. مثله کردن آلت تناسلی زنان، که گاه خخته ی زنان نامیده می شود، عمل قطع کلیتوریس دختران برای بازداشتن آن ها از میل جنسی و نگهداشت عصمت آن ها قبل از ازدواج است. این عمل که در بیشتر کشورهای اسلامی رایج است هزینه ی زیادی دارد: دختران بسیاری از شدت خونریزی یا در اثر عفونت می میرند. اکثرشان دچار آسیب های جدی روانی می شوند. آنهایی که جان سالم به در میبرند از اثرات جانبی بر سلامتی در طول زندگی زناشویی و بارداری رنج می برند. اطلاعاتی که اخیرا از کردستان عراق به دست آمده این احتمال را به وجود آورده که این مسئله در خاورمیانه رایج تر از چیزی است که قبلا تصور می شد و مثله کردن آلت تناسلی بسیار بیشتر از آنچه که فعالان و دانشگاهیان غربی اظهار کرده اند با مذهب مرتبط است. بسیاری از مسلمانان و دانشگاهیان در غرب تلاش زیادی در پافشاری بر این نکته دارند که ریشه ی انجام این عمل نه در مذهب که در فرهنگ است. حسن لکخت، روانشناس بالینی کودکان در مرکز کمک های اولیه وارویکشاير شمالی می گوید: "وقتی کسی در نظر داشته باشد که انجام این عمل شایع نیست و در کشورهایی مثل عربستان سعودی، مرکز جهان اسلام، تقبیح شده است؛ روشن می شود که تصور این که این یک عمل اسلامی است اشتباه است." این درست است که مثله کردن آلت جنسی زنان در جوامع غیر اسلامی در آفریقا اتفاق می افتد و در کشورهای عربی مثل مصر جایی که ۹۷ درصد دختران را مثله کردن آلت جنسی رنج می برند هم مسیحیان عیسوی (انشعاب مسیحیت در آفریقا) و هم مسلمانان در این جرم شریک و هم دست هستند. اما در سطح روستاها، کسانی که مرتکب این عمل می شوند اعتقاد دارند که این کار

نیست چه برسد به دبیرستان ها. روانشناسی یک رشته ی حاشیه ای است.

مثله کردن آلت جنسی زنان به مدت سه دهه برای نهادهای سازمان ملل و سازمان های غیر دولتی در اولویت بوده است. در سال ۱۹۵۲، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل قطعنامه ای در محکومیت این عمل صادر کرد. جنبش بین المللی علیه این عمل زمانی بنیان گذاری شد که در سال ۱۹۵۸ کنسول اجتماعی و اقتصادی، سازمان جهانی بهداشت را به مطالعه ی بقای رسومی دعوت کرد که زنان را موضوع این جراحی های وحشیانه قرار می دهند. آن ها دعوت خود را سه سال بعد تکرار کردند. کنوانسیون ۱۹۷۹ درباره ی رفع تمام اشکال تبعیض علیه زنان این عمل را تقبیح کرد و در کنوانسیون ۱۹۸۹ درباره ی حقوق کودکان، عمل مثله کردن آلت جنسی زنان را به عنوان یک عمل سنتی زیان آور اعلام کرد. بر اساس برنامه نظرسنجی جمعیتی و بهداشت و درمان، که بودجه آن توسط آژانس توسعه بین المللی ایالات متحده برای کمک به انجام نظرسنجی های پزشکی و بهداشت باروری پرداخت شد، مثله کردن آلت جنسی زنان، بر ۱۳۰ میلیون زن در ۲۸ کشور آفریقایی انجام شده است. به جای آن که با مدرن شدن کشورها، عمل مثله کردن آلت جنسی زنان کم شود، گسترش یافته است.

سازمان بهداشت جهانی (WHO) در سال ۱۹۹۷ میلادی مثله کردن آلت تناسلی زنان را بر سه نوع تقسیم بندی کرده بود گزارش جدیدتر سازمان ملل چهارگونه این عمل را بر می شمرد.

نوع اول: برداشتن کلی یا جزئی کلیتوریس (کلیتوریدکتومی)

نوع دوم: برداشتن کلی یا جزئی کلیتوریس و لبهای کوچک فرج، با/بدون بریدن لبهای بزرگ فرج

نوع سوم: هرگونه تنگ کردن مجرای مهبل با ایجاد یک مهر و موم پوششی با قطع کردن و تغییر مکان دادن لبهای کوچک فرج و/یا لبهای بزرگ فرج، با یا بدون بریدن کلیتوریس نوع چهارم: هرگونه عمل خطرناک دیگر بر روی آلت تناسلی زنان به مقصودی غیر پزشکی. مانند سوراخ کردن، سوزن زدن، شکافتن و غیره. (به نقل از ویکی پدیا)

آیا مثله کردن آلت جنسی زنان یک پدیده ی آفریقایی است؟

بسیاری از کارشناسان مثله کردن آلت تناسلی زنان را عملی مختص به آفریقا می دانند. تقریبا نیمی از مثله کردن ها که در آمارهای رسمی اعلام شده در مصر و اتیوپی اتفاق می افتند. این عمل در سودان هم بسیار رایج است. درست است که مصر در آفریقا واقع



حکمی مذهبی است. مذهب فقط خدانشناسی نیست بلکه شامل کارهای عملی هم می شود. و این عمل در سطح خاورمیانه شایع است. بسیاری از دیپلمات ها، کارگزاران سازمان های بین المللی و دانشمندان عرب می گویند که این مسئله در شمال آفریقا و آفریقای زیر صحرا واقع شده است اما آن ها اشتباه می کنند. این مسئله در کل شرق، هلال حبیب و شبه جزیره ی عرب و بین آنهایی که از این مناطق به غرب مهاجرت کرده اند فراگیر است. سکوت درباره ی این مشکل بیشتر نمایانگر آزادی بی فایده ی فمینیست ها و جامعه ی مدنی مستقل برای برپا کردن این مشکل است تا نبود مسئله. کشف مثله کردن آلت جنسی زنان

شاید این قابل درک باشد که بسیاری از دیپلمات ها و دانشگاهیان، میدان و قلمروی این مسئله را نفهمند. اگر کسی بخواهد عادت های جنسی غربی ها را بشناسد با مشکلی مواجه نخواهد شد و او می تواند تبلیغات را بررسی کند، برنامه های گفت و گو را نگاه کند، مقاله هایی در مجله ها بخواند راجع به اینکه چطور می توان تجربه ی جنسی را بهتر کرد، علاوه بر آن مقالات علمی منتشر شده زیادی درباره ی رابطه ی جنسی وجود دارد. معرفت عمومی درباره ی چیزهای جزیی و حتا دردآور در فرهنگ غربی امری ناگزیر است. بسیاری از عادت های جنسی و روابط جنسی نمایانگر عنصری حیاتی از زندگی در غرب است، مثل اقتصاد، سیاست، ورزش و فرهنگ.

اما اگر کسی بخواهد روابط و عادات جنسی در خاورمیانه را مطالعه کند، پیدا کردن اثراتی مشابه دشوار خواهد بود. تقریبا هر چیزی که به سکسوالیته و روابط شخصی مربوط باشد در حیطه ی خصوصی پنهان شده است. کتاب های مشاوره و تحقیق در مورد عادات جنسی در ورای قوانین فراگیر و ممنوعیت های مطرح توسط اسلام یا در جوامع شیعه در رساله های آیت الله ها تقریبا وجود ندارد. آموزش سکس در دانشگاه ها





شده اما از نظر تاریخی، فرهنگی سیاسی به خاورمیانه ی عربی نزدیک تر است تا به آفریقای سیاه زیرصحرای مصر یکی از اعضای مؤسس اتحادیه ی عرب بود و جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر تا زمان مرگ خود در ۱۹۷۰ در حال تلاش برای شاخص کردن پان عربیسم بود. رواج زیاد عمل مثله کردن آلت جنسی زنان در مصر این شک را در فرد برمی انگیزد که آیا در جاهای دیگر در جهان عرب هم وضع به همین منوال است، به خصوص با در نظر گرفتن بی منزلتی حقوق زنان در جوامع عرب؟ اما اکثر کارشناسان رابطه ی این عمل را با اسلام رد می کنند. به جای آن، آن ها ریشه ی این عمل را در فقر، بی سوادی و خرافات می دانند.

گزارش های اندکی از وجود این عمل در جاهای دیگر در خاور میانه خیر می دهند. مثلا یک گزارش یونیسف بر آفریقا تمرکز می کند و به اختصار اشاره می کند که در جوامع دیگری در کنار دریای سرخ و مرز یمن هم این عمل رواج دارد. یونیسف بعد بدون هیچ مدرکی ذکر کرده که این عمل در اردن، غزه، عمان و کردستان عراق هم دیده شده است.

یافته های اخیر از کردستان عراق حاکی از آن است که عمل مثله کردن آلت جنسی زنان به شکل گسترده ای خارج از آفریقا هم وجود دارد. کردستان عراق یک نمونه ی راهنما برای ما است. کردستان عراق اقتصادی معیشتی

دارد. بخش قابل توجهی از جمعیت بیرون از شهرها زندگی می کنند. زنان با ستمی مضاعف مواجهند: از اولیه ترین خدمات عمومی محروم هستند و در معرض مجموعه ای از قوانین مردسالار قرار می گیرند. در نتیجه شرایط زندگی برای آن ها بسیار بد است بسیاری از آزادی ها و حقوقی که از طرف رهبران سیاسی در کردستان عراق بعد از سال ۱۹۹۱ ارائه شده برای زنان بیشتر حرف است تا چیزی واقعی.

اوایل ۲۰۰۳، یک سازمان غیردولتی اطریشی-آلمانی که بر مسائل زنان تمرکز دارد شروع به کار در گروه های متحرک کرد تا به زنان در جامعه مردسالار کردستان عراق کمک های اجتماعی و پزشکی برساند. تمامی اعضای این تیم را زنان تشکیل می دادند. هر گروه شامل یک پزشک، یک پرستار و یک امدادگر اجتماعی بود. با گذشت بیش از یک سال کار کردن در منطقه گرمیان کردستان عراق زنان شروع به صحبت درباره ی مثله کردن خود کردند. کردها در این منطقه دست به مثله کردن از نوع سنتی می زنند. معمولا زنان قابله این کار را انجام می دهند و وسایل آن ها وسایلی غیر بهداشتی یا حتا شیشه ی شکسته و بدون بی هوشی بر دختران ۵-۴ ساله است. حوزه ی مثله کردن به مهارت قابله و شانس دختر بستگی دارد. زخم با خاکستر یا گل درمان می شود سپس دختر را مجبور می کنند در ظرفی از آب سرد بنشینند. بسیاری از دختران کرد می میرند، بقیه از

دردهای مزمن، عفونت و ناباروری رنج می برند. بسیاری از آنها گفته اند که از اختلال اضطراب پست تروما رنج می برند. تحقیق بعدی نشان داد ۹۰۷ نفر از بین ۱۵۴۴ زن مورد بررسی، ختنه ی غیرقانونی و زیرزمینی داشته اند. این تحقیق در اربیل و کرکوک هم انجام شد. بسیاری از زنان از این عمل به عنوان کاری "عادی" یاد می کردند وقتی از زنان سوال می شد چرا دخترانشان را در معرض چنین عملی قرار داده اند جواب می دادند: " چون همیشه همین طور بوده است" چون کلیتوریس چیزی کثیف و حرام قلمداد می شود. زنان می ترسند اگر دخترانشان را مثله نکنند، نتوانند برای دخترانشان شوهر پیدا کنند. بقیه فشاری مذهبی بر خود برای انجام این کار احساس می کنند؛ با وجود این که قوانین اسلام در مورد مثله کردن آلت جنسی زنان نامشخص است، اگر زنی از انجام این کار امتناع کند باید بداند بدنام خواهد شد.

نتیجه گیری

دلالت هایی وجود دارد که مثله کردن اندام جنسی زنان پدیده ای فراگیر در خاور میانه ی عربی است. سیاستمداران عرب تا کنون از اشاره به این موضوع امتناع کرده اند. برای مبارزه با این پدیده تکیه به مسائل مذهبی و سیاستمداران محلی کافی نیست. برای حل کردن این مشکل سازمان های حقوق بشری باید به شکستن دیوار سکوت ادامه دهند و حقوق فردی را در خاورمیانه ترویج کنند. بریدن آلت تناسلی زنان یک بیماری همه گیر جهانی است که

بریدن آلت تناسلی زنان، سیاستی برای قلع و قمع فرزانه جلالی

بیشترین آماری که تاکنون ارائه شده است مربوط به کشورهای آفریقایی است از جمله سومالی، اتیوپی و سودان. اهدافی را که در این کشورها برای توجیه کردن این عمل غیرانسانی شمرده شده است می‌توان اینگونه دسته بندی کرد: براساس ادعای مسلمانان آفریقایی طبق دستور اسلام، مفید بودن از لحاظ بهداشتی، نگهداری از باکرگی دختران جوان تا زمان ازدواج، کنترل تمایلات جنسی دختران تا قبل از ازدواج براساس سنت قدیمی آفریقایی، اطمینان دادن به شوهر آینده از جنبه پاک بودن دختر، زیباگرایی و بهداشتی بودن بدن دختر و پیدا کردن روح پاک.

ختنه در ایران با روش‌ها و اهداف متفاوت تری انجام می‌شود. گزارش‌های مربوط به مثله کردن دختران در ایران، از جنوب و غرب کشور می‌رسند. مثله کردن اندام جنسی دختران به نام ختنه، در استان‌های خوزستان، لرستان و بیش از همه کردستان معمول است. هرمزگان و بندر لنگ و جاسک از جمله شهرهای جنوبی ایران هستند که در آن‌ها ختنه دختران یک رسم است. گفته می‌شود این رسم در مناطق جنوبی ایران از طریق رفت و آمد دریایی به هند و سومالی وارد کشور شده است. در غرب ایران، ختنه زنان در آذربایجان، اورامانات، بانه، نوسود، پاره، پیرانشهر و حتی اطراف ارومیه در موارد متعدد به چشم می‌خورد. در مناطق کردنشین قطع آلت تناسلی دختران در سنین بین ۶-۴ سال صورت می‌گیرد و به دلیل درد بسیار زیادی که این دختران تجربه می‌کنند هرگز روزی را که همچون گناهکارانی معصوم به زیر تیغ سنت کشیده شده‌اند فراموش نخواهند کرد و هرگز لذت جنسی را آنچنان که حق طبیعی یک انسان است تجربه نخواهند نمود. بسیاری زنان و دخترانی که مثله شدندشان این باور را در آن‌ها ایجاد کرده است که اساساً زن هیچ حق و لذتی در رابطه جنسی ندارد و طبق سنت و دین برای لذت بخشیدن به مرد متولد شده است. پیامدهای جسمی و روحی این رسم غیرانسانی بر قربانیان آن، ابعاد گسترده‌ای دارد. ابتلا به عفونت‌های واژن و رحم، نازایی، دردهای شدید هنگام قاعدگی یا کیست واژن و رحم و بطور کلی دردهای موضعی، بیشتر دختران و زنانی را که مثله شده‌اند، رنج می‌دهد. عوارض روحی مهم‌ترین پیامد این رسم غیر انسانی است که عموماً در بحث‌ها در سایه قرار می‌گیرد. تزییق سندرم بی‌اعتمادی و اضطراب در میان دختران کوچکی که خانواده‌هایشان ناگهان آن‌ها را به زیر تیغ بیگانه‌ای سالخورده فرستاده‌اند و محروم کردنشان از رابطه جنسی سالم و در عوض متحمل کردنشان به دردهای غیرقابل توصیف در هنگام برقراری رابطه جنسی، ناراحتیهای روحی و روانی غیرقابل جبرانی در این زنان و دختران ایجاد می‌کند. بریدن کلیتوریس زنان که در واقع ناقص سازی زنان است می‌تواند بیانگر خشونت‌های ناموسی و جنسی باشد چرا که بیش از هر چیز به منظور اعمال مالکیت مردان بر بدن زنان و کنترل تمایلات جنسی زن صورت می‌گیرد و هیچگونه توجیه مذهبی و دینی در برابر این رسم و شیوه ددمنشانه وجود ندارد و اصولاً سرکوب میل جنسی زنان و حتی کودکان به بهانه پاک‌ی و تطهیر بازمانده جوامع طبقاتی عقب افتاده و مردسالار است که می‌خواهد باورها و سنن غلط زن ستیزانه را با خود به یدک بکشد.

بازگرداندن قربانی مثله شده به شرایط عادی زندگی با ترمیم کلیتوریس، به نهایت انجام نمی‌رسد و گروه‌های مددکاری اجتماعی، روان‌شناسی، سکس‌لوج و بهداشتی پزشکی در این مسیر در ارتباطی تنگاتنگ با هم هستند. بی‌تردید ختنه زنان یکی از مصادیق بارز خشونت جنسیتی بر زنان است که مستقیماً بدن و لذت جنسی آن‌ها را هدف می‌گیرد. برای مبارزه و پایان دادن به این فاجعه عمیق باید آن را شناخت و چشم‌ها را بر وجود آن گشود. این رسم وحشیانه مسری است. مرز و خاک و زبان و رنگ و مذهب و نژاد نمی‌شناسد و هیچ چیز جز آگاهی و حساسیت و واکنش نسبت به آن مصونیت نمی‌آورد.

در سکوت پیشروی می‌کند و همه ملیت‌ها کم و بیش به آن مبتلا هستند. این عمل که بیشتر با اصطلاح ختنه کردن زنان شناخته شده است، عملی فرهنگی است که دربرگیرنده تمام روش‌هایی است که به برداشتن کامل یا قسمتی از آلت تناسلی زنان منجر می‌شود. در اکثر موارد این عمل بدون داروی بیهوشی صورت می‌گیرد و طبق برآورد سازمان بهداشت جهانی ۱۴۰ میلیون زن در سراسر دنیا هستند که درد و وحشت ناشی از آن را تجربه کرده‌اند. این فاجعه پنهان نه تنها زن را به طور کامل از لذت جنسی محروم می‌کند بلکه تمام مفاهیم زن ستیزی، مردسالاری، کودک آزاری و به منجلا بکشاندن زن را از جایگاه انسانی دربرمی‌گیرد.

با وجود رو به افزایش بودن تعداد زنان و دختران ختنه شده در آفریقا و خاورمیانه همپای رشد جمعیت، از لحاظ بین‌المللی - برنامه‌های تامین مالی جمعیت، سلامتی و امنیت، این عمل را نادیده می‌گیرند و برنامه‌های آموزشی لازم جهت از بین بردن این سنت فرهنگی با شکست مواجه بوده است. سازمان بهداشت جهانی ختنه زنان را به ۴ نوع اصلی طبقه بندی می‌کند: مثله کردن آلت تناسلی زنان از نوع اول شامل برداشتن جزئی یا کلی کلیتوریس و یا غلفه است. نوع دوم شامل برداشتن جزئی یا کلی کلیتوریس و لبهای کوچک فرج با، یا بدون بریدن لبهای بزرگ فرج. نوع سوم شامل تنگ کردن مجرای مهبل با ایجاد یک مهر و موم پوششی با قطع کردن و تغییر مکان دادن لبهای کوچک فرج و یا لبهای بزرگ فرج. نوع چهارم شامل هرگونه عمل خطرناک دیگر بر روی آلت تناسلی زنان به مقصودی غیر پزشکی مانند: سوراخ کردن، سوزن زدن، شکافتن و غیره می‌باشد. خطرناک‌ترین نوع ختنه پارائونیک یا چفت کردن آلت تناسلی است که این رسم در کشورهایی از جمله: سودان، سومالی، شمال کنیا و بخش‌هایی از اتیوپی صورت می‌گیرد.

پس از بریدن کلیتوریس و محرک جنسی آلت تناسلی، لبه‌های زخمی و خونی با استفاده از خارها و یا بخیه زدن به هم چسبانده می‌شوند تا زمانی که یک عمل دخول صورت می‌گیرد. در بعضی از موارد پاهای دختران خردسال به مدت دو یا سه هفته بهم گره زده می‌شوند، تا بهبود پیدا کند و تنها یک سوراخ کوچک را برای دفع ادرار باز نگه می‌دارند. این عمل خطرناک آسیب‌های دایمی ایجاد می‌کند: شوک و خونریزی کشنده، کزاز، زخم‌هایی که مانع از بارداری طبیعی و حتی

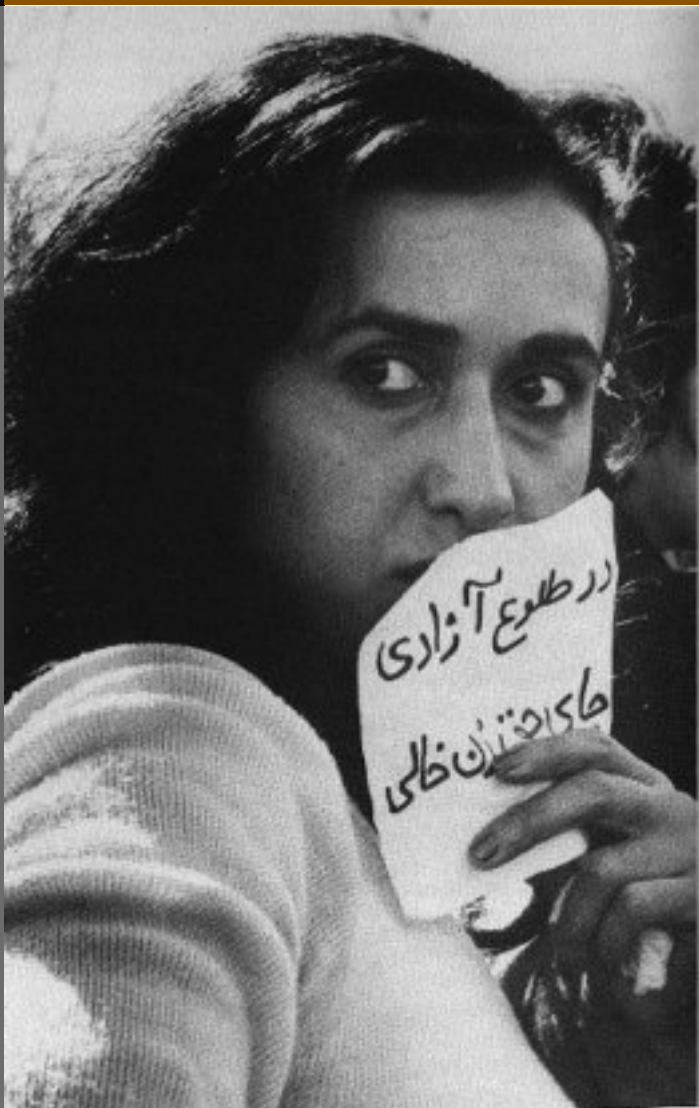
منجر به مرگ مادر و فرزند می‌شود و ناباروری در اثر عفونت از جمله پیامدهای این رسم است. با توجه به گروه‌های قومی عمل بریدن کلیتوریس بر روی دخترانی که در حال بلوغ هستند اجرا می‌شود و آن‌ها را دچار مشکلات ادراری، قاعدگی، سردمزاجی، مقاربت‌های دردناک و نازایی می‌کند. بیشترین مرگ و میر هنگام زایمان مربوط به مناطقی است که در آن زنان مورد شکنجه این عمل ضد بشری واقع شده‌اند.

در مورد چگونگی و تاریخچه پیدایش ختنه زنان نقل قول‌ها و اسناد متفاوتی موجود است. از جمله آنکه گفته می‌شود این موضوع اول بار در مصر و اتیوپی ظهور کرده است. گاهی گفته شده است از زمان هروودت ختنه زنان وجود داشته است.

منبع دیگری می‌گوید که ۱۶۳ سال پیش از میلاد مسیح ختنه زنان پذیرفته و اعمال می‌شده است. ختنه در کشورهای مختلف دنیا و با اهداف متفاوت صورت می‌گیرد.



راهی برای رهایی، بازخوانی مبارزات زنان در ایران آزاده اصفوری



اساسا موقعیت فرودستی زنان در ایران تنها به دلیل زن بودنشان و بر پایه قوانین تبعیض آمیز نشئت گرفته از قوانین حاکمان، با محدودیت‌ها و محرومیت‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی گسترده‌ای روبرو و زندگی خفقان آوری بر آنان تحمیل شده است. آزادی پوشش از زنان سلب، و حجاب اجباری جایگزین آن شد، قانون ضد انسانی و تهوع آور چند همسری به نفع مردان مجددا در دستور قوانین خانواده قرار گرفت، قانون ازدواج و طلاق، به نفع مردان بازسازی شد، سرپرستی فرزندان بالاتر از هفت سال از مادران گرفته شد، قوانین ضد زن در ارتباط با دیه، ارث و شهادت به تصویب رسید، قانون عصر حجری و ضد بشری سنگسار در مورد زنان دوباره به اجرا درآمد، از شرکت زنان در بعضی رشته‌های ورزشی و همچنین برخی فعالیت‌های هنری جلوگیری شد؛ کسب برخی موقعیت‌های شغلی برای بانوان ممنوع گردید، و... بدینگونه، زن در جامعه ایران مورد اجحاف و بی‌حرمتی‌های و حق کشیهای بی‌شمار قرار گرفت.

جنبش زنان در ایران با مبارزات روزمره و خستگی ناپذیر خود با نمایندگان جهل و خرافه پرستی به ستیز برخاست و برای حقوق پایمال شده خود با فداکاری جنگید. در تاریخ ۸ مارس ۱۹۷۹ با شعار «نه روسری نه توسری» با اقدامات زن ستیز حاکمیت به مقابله برخاستند، و از آن هنگام تا کنون با حضور مستمر خویش در اعتراضات مدنی در ایران نشان دادند که پرچمدار جنبش مدنیت و عدالت خواهی بوده و علیه ستم و تحقیر و توحش و بربریت به پا خاسته‌اند. مادران عزاداران به جای نشستن به سوگ عزیزان خویش در کنج خانه و عزلت گزینی، این بار حضور مداوم و مسالمت آمیز خود در میان مردم معترض را برگزیدند، و به جای فرهنگ انتقام جویی فردی، به پیام آوران اجرای عدالت و نماد صلح و آشتی بدل گشتند.

زنان بر اساس ظرفیت هائی که در فرآیند شکل گیری رفتارهای دمکراتیکی که، در هم اندیشی‌ها و همگرایی‌ها و کمپین‌ها و ایجاد گروه‌های صلح و دفاع از حقوق بشر زنان، و... از خود نشان داده‌اند، این توانایی را کسب کرده‌اند که گفتگو را در عرصه گوناگون حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه، جایگزین خشونت و بربریت نمایند. خواسته‌های عمومی زنان ایران در حول مطالبات زیر جریان دارد: آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی، برابری سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی زنان و مردان در کلیه فعالیت‌های انسانی، پایان دادن به آپارتاید جنسی، لغو حجاب اجباری، الغای قوانین زن ستیز خانواده، لغو قانون چند همسری، لغو کلیه احکامی که به تجویز و ترویج خشونت می‌پردازند در هر شکل و فرمی و به هر بهانه‌ای که باشد و در کل لغو کلیه احکام قوانینی را که در ایجاد محدودیت‌ها و محرومیت‌ها و ممنوعیت‌هایی که به صرف زن بودن و در عرصه‌های شغلی و هنری و فرهنگی و... به زنان ایران تحمیل شده است.

باید بی‌باکانه گفت، تمام تقسیمات موجود بین انسان‌ها ساختگی است و یقینا در رساندن حقایق مربوط به بی‌حقوقی زنان ایران به گوش جهانیان، در افشای ستمگری‌ها، اجحاف و حق‌کشی‌هایی که نسبت به زنان اعمال می‌شود، همه ما در این برهه زمانی مسئول هستیم؛ چرا که توده‌ها با واقعیات عملی بیدار خواهند شد و با هم بودن و نترسیدن آغاز کاری بزرگ است زیرا در پشت این بینوای رنجور حتما آزادیست.





تجمع زنان در ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ - دانشگاه تهران



تجمع زنان در ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ - میدان هفت تیر



روزهای ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ - میدان تجریش

گزارش آماری وضعیت حقوق بشر ایران - بهمن ۹۰

هفته‌های اخیر خبر داد. این اقدام که به منظور تحت فشار قرار دادن همکاران بخش فارسی این رسانه در لندن و درخواست برای اخذ اعتراف از قربانیان همراه بوده است، حتی با واکنش وسیع برخی دولت‌ها و سازمان‌های حقوق بشری همراه شد.

در ماه گذشته همینطور ارتباط کاربران ایرانی با پست‌های الکترونیکی و تمام سایت‌های خارجی که نیاز به ورود و ثبت اطلاعات دارند، مسدود شد و همینطور امکان اتصال به وب سایت‌هایی که از پروتکل SSL برای برقراری ارتباط امن با سرورهای خود استفاده می‌کنند، قطع شد. مختل شدن این سرورهای در ایران همزمان با اخبار تلاش سازمان‌های امنیتی فعال در زمینه‌ی سایبری برای بدست آوردن اطلاعات ورود به سرورهای ایمیل کاربران ایرانی صورت گرفت.

جدا از این موارد پلیس نظارت بر اماکن عمومی در راستای اجرای طرح امنیت محله محور و آنچه "برخورد با مظاهر غربی و ترویج دهنده بی بند و باری" عنوان می‌شود، تمامی اسباب بازی‌های فروشی‌ها و عرضه‌کنندگان محصولات فکری را بازرسی، "عروسک‌های باری" را از سطح شهر جمع‌آوری و ده‌ها مغازه فروشنده‌ی این نوع عروسک‌ها را پلمپ کرد.

بی‌توجهی رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی به گزارش‌های حقوق بشری

بسیاری از اخبار در حوزه‌ی حقوق بشر همواره با پوشش نامناسب از سوی رسانه‌ها روبه‌رو می‌شوند. این نوع پوشش نامناسب که گاهی با فعالیت افراد فعال در فضای مجازی نیز توأم می‌گردد، موجب شده که برخی موارد نقض حقوق بشر به رقم اهمیت با کم توجهی و بعضاً بی‌توجهی مواجه می‌شوند. این بخش که به نوعی در تقابل با بخش قبل قرار می‌گیرد، به این دسته از گزارشات حقوق بشر اختصاص دارد. این نوع رفتار همسویی خواسته یا ناخواسته‌ای با رفتار طبقه‌ی حاکم و رسانه‌های دولتی نیز برقرار کرده است.

در بهمن ماه مصطفی‌علیزاده، کارگر قسمت رنگ گروه بهمن (مزدا) در محوطه‌ی کارخانه دست به خودکشی زد و جان باخت. دلیل این خودکشی قراردادن نام او به همراه تعداد دیگری از کارگران در لیست اخراج پایان بوده است.

از سوی دیگر کودکی توسط یک مرد کارتن‌خواب در شرق تهران که در جستجوی غذا از میان زباله‌ها بود، در حالت بی‌هوشی پیدا شد که با تلاش پزشکان زنده ماند. این در حالی است که پزشکان نظر دادند او بارها شکنجه و سوزانده شده است.

در حوزه‌ی اقلیت‌های قومی نیز نیروهای امنیتی دستکم ۶۰ نفر را در شهرهای مختلف خوزستان بازداشت کرده‌اند و یکی از دستگیر شدگان در بازداشتگاه درگذشته است. این برخوردها، از شهر عرب نشین شوش شروع شده و سپس به سایر مناطق این استان از جمله شهرهای اهواز و حمیدیه گسترش یافت. شواهد حاکی از آن است که این اقدام با نزدیک شدن به سالگرد اعتراضات قومی سال ۸۵ ارتباط داشته و پس از دیوان‌نویسی عده‌ای از جوانان در شوش و دعوت مردم به تحریم انتخابات مجلس نهم، آغاز شده است.

از طرفی پس از آنکه جمعی از معلمان استان کرمانشاه، در اعتراض به بی‌توجهی مسئولان نسبت به رفع مشکلات مالی‌شان دست به اعتصاب زدند، مضاف بر اینکه مدیر کل آموزش و پرورش کرمانشاه از معلمان اعتصابی درخواست کرد به سر کلاس‌های خود بازگردند؛ محمد توکلی دبیر کانون صنفی فرهنگیان کرمانشاه نیز به حراست آموزش و پرورش احضار شد.

در یک پدیده‌ی نادر هم، پس از ایجاد حدود ۲۰ حفره در بستر دریاچه‌ی پریشان و زبانه کشیدن شعله‌های آتش از درون این حفره‌ها، این دریاچه دچار آتش‌سوزی شدید شد به طوری که با گذشت چندین روز از گذشت این آتش‌سوزی این واقعه نه تنها مهار نشده که برخی گزارش‌ها حاکی از شدت آن است. این پدیده ناشی از خشکسالی و برداشت‌های بی‌رویه از آب‌های زیرزمینی است.

هم چنین یک مقام مسئول در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از تعلیق و لغو امتیاز "نشر چشمه" خبر داده است. نشر چشمه، از زمان تأسیس در حوزه‌های مختلف هنر و ادبیات مانند داستان، شعر، نمایشنامه، فیلمنامه، سینما و تحقیقات ادبی فعالیت کرده‌است و جزو نامدارترین انتشارات کشور به شمار می‌رود.

علاوه بر این، بر اساس آخرین آمارها، معاون توسعه‌ی سازمان رفاه و خدمات اجتماعی شهرداری تهران، از جمع‌آوری و ساماندهی حدود ۳۴ هزار فرد "آسیب دیده" از سطح شهر تهران خبر داده است. ادعای ساماندهی شهروندان بی‌خانمان در حالی به کرات از

در این نوشتار ۱۹۱ گزارش حقوق بشری منتشره بهمن ماه در ۱۱ رسته حقوقی مورد بررسی قرار گرفته است. و علاوه بر تلاش برای ارتقای دقت گزارشات تلاش شده است جنبه‌های آموزشی نیز در گزارش تقویت شود. بررسی حقوقی اخبار و گزارشات مهم و پرداختن به گزارشات که بیشترین و کمترین توجه را به خود را اختصاص داده است در کنار استفاده از محاسبات آماری و نموداری را باید از دیگر نکات برجسته این گزارش دانست.

ارزیابی عمومی اخبار نقض حقوق بشر در ماه بهمن

در بهمن ماه ۱۳۹۰، نقض گسترده‌ی حقوق بشر، هم‌چون ماه‌ها و سال‌های گذشته به علت رفتار طبقه‌ی حاکم و هم‌چنین ساخت سنتی-فرهنگی جامعه، در ایران ادامه یافت که بر این اساس نه تنها مسئولان در حوزه‌ها و بخش‌های مختلف نظام حاکم بر ایران منجمه قضایی و انتظامی که برخی از مردم نیز، خود ناقض حقوق بشر دیگر افراد جامعه بودند.

پس از آنکه برخی از اصلاح طلبان در سالگرد تجمعات مردمی ۲۵ بهمن سال ۱۳۸۹ که منجر به کشته شدن دستکم دو تن از معترضین به نام‌های محمد مختاری و صانع زاله و هم‌چنین حصر خانگی مهدی کروی و میرحسین موسوی شده بود، فراخوان تجمع دادند؛ نیروهای امنیتی از روز ۲۴ بهمن ماه در داخل دانشگاه تهران و در مقابل درب این دانشگاه حضور محسوسی یافته و حراست دانشگاه تهران با کنترل شدید ورود و خروج دانشجویان، اقدام به گشت زنی در محوطه‌ی دانشگاه و ایجاد فضایی شالوده از رعب و وحشت نمود. در روز ۲۵ بهمن ماه نیز علاوه بر اینکه نیروهای انتظامی و امنیتی از ساعت ۱۵ در مناطق پرتردد شهر تهران و میدانی اصلی اقدام به مانور نظامی کرده و فضایی مملو از رعب و وحشت ایجاد کردند، از شکل‌گیری تجمعات منسجم ممانعت به عمل آوردند (دامنه‌ی جو امنیتی در شهرهای اصفهان، کرمانشاه و اهواز نیز محسوس بوده است). این نیروها هم‌چنین به ضرب و شتم شهروندان و درگیر شدن با ایشان و بعضاً به شلیک گاز اشک‌آور به سمت تجمع‌کنندگان، برای متفرق کردنشان روی آوردند. این در حالیست که تعدادی نیز در پی این برخوردها بازداشت و به وسیله‌ی ون‌های نیروی انتظامی به مکان نامعلومی منتقل شدند که البته برخی از شهروندان بازداشتی پس از بازجویی سرپایی آزاد شده‌اند.

در خصوص صدور احکام اعدام برای فعالین سیاسی توسط دادگاه‌های انقلاب نیز در ماه گذشته رضا اسماعیلی (مادری) فرزند توفیق ۳۴ ساله و اهل روستای دریک از توابع شهرستان سلماس که در حدود پنج ماه پیش توسط نیروهای امنیتی بازداشت شده بود و در حال حاضر در زندان سلماس محبوس است؛ به اتهام "محرابه" از طریق "فعالیت تبلیغی و همکاری با یکی از احزاب کردی مخالف نظام"؛ با این حکم غیر انسانی مواجه شد.

در همین رابطه پرونده‌ی زانیار و لقمان مرادی، دو زندانی سیاسی کرد محبوس در زندان رجایی شهر کرج که ایشان نیز بنا بر رای قاضی صلواتی، به اتهام محاربه از طریق قتل پسر امام جمعه‌ی شهر مریوان به اعدام محکوم شده بودند، پس از تأیید حکم از سوی دیوان عالی کشور، بدون ابلاغ کتبی به ایشان به اجرای احکام زندان رجایی شهر کرج ارجاع داده شد.

مضاف بر این قاضی صلواتی، رئیس شعبه‌ی ۱۵ دادگاه انقلاب تهران، مهدی علیزاده فخر آباد ۳۰ ساله، متاهل و اهل مشهد، طنز نویس و فعال سایبری را به اتهام محاربه به اعدام محکوم کرد. سعید ملک پور و وحید اصغری هم پیش‌تر با اتهامی مشابه در پرونده‌ی موسوم به "مضلین" به اعدام محکوم شده بودند. حسن سی سختی دیگر فرد قربانی این پرونده به حبس ابد محکوم شده است.

بازتاب ویژه‌ی برخی اخبار در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی

در طی هر ماه برخی از اخبار مورد توجه "ویژه" قرار گرفته و با "حساسیت" خاصی دنبال می‌شوند که بازتاب گسترده‌ای در فضای مجازی و رسانه‌ها نیز به دنبال دارند. بایستی اشاره کرد که این مهم در حالیست که بعضاً امکان این وجود دارد که این گزارش‌ها حجم کمتری از نقض حقوق بشر را نسبت به موارد مشابه در این حوزه به خود اختصاص داده باشند.

یکی از اخباری که با بازتاب ویژه‌ای در حوزه‌ی حقوق بشر رو به رو شد، ادعای مسئولان امنیتی راجع به دستگیری تعدادی از همکاران بی‌بی‌سی فارسی در ایران بود که توسط صادق صبا، رئیس بخش فارسی این رسانه تکذیب شد و وی از تحت فشار قرار دادن اعضای خانواده یا دوستان تعدادی از کارمندان بی‌بی‌سی فارسی توسط ماموران امنیتی ایران در

سوی مسئولین مختلف مطرح می‌شود که بعضاً دیده شده، این افراد با رفتاری خشونت آمیز و غیرانسانی توسط مأموران شهرداری و نیروهای انتظامی جمع آوری می‌شوند. انطور که مسئولین خود نیز اقرار کرده‌اند، این شهروندان در پی اجرای طرحی موسوم به "امنیت محله محور" و زشت نشدن چهره شهر جمع آوری می‌شود. جامعه شناسان معتقدند که شهرداری صرفاً برای این که مردم کارتن خواب‌ها و متکدیان را در شهر نبینند این اقدام را انجام می‌دهند.

چند رویداد مثبت

در کنار تمامی اشکال نقض حقوق بشر در کشور، گاهاً رویدادهای مثبتی در این حوزه نیز رخ می‌دهند. این بخش صرفاً برای استقبال از این وقایع و تصمیمات بشر دوستانه و با امید به منسوخ شدن تمامی اقدامات ضد انسانی در کشور، به ذکر این موارد می‌پردازد.

یکی از رویدادهای مثبت ماه گذشته، در رابطه با پرونده‌ی جواد لاری زندانی سیاسی است. بر اساس حکم مجدد شعبه‌ی ۲۶ دادگاه انقلاب استان تهران آقای لاری که پیش‌تر به اعدام محکوم شده بود، محکومیت این زندانی سیاسی به ۲ سال حبس تعزیری تقلیل یافت و وی با احتساب ایام حبس، آزاد شد.

در رابطه با لغو احکام اعدام، جوان ۱۹ ساله‌ای یز که متهم بود در حین پرستاری از یک پیر زن ۸۰ ساله با درگیری با وی موجب مرگش شده است، پس از گذشت اولیای دم از اعدام نجات یافت. اولیای دم بعد از تأیید حکم در دیوان عالی کشور، رضایت خود را اعلام کردند.

از سوی دیگر و پس از آنکه قانون مجازات اسلامی، سرانجام و با پشت سر گذاشتن حرف و حدیث‌های بسیار در دی ماه سال جاری توسط شورای نگهبان تأیید شد، سخنگوی کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس مدعی شد که مجازات قصاص برای افراد زیر ۱۸ سال بر اساس این قانون ممنوع شده است. حقوق دانان پس از بررسی این ادعا تأکید کرده‌اند که بر اساس قانون جدید در رابطه با مجازات‌های تعزیری برای کودکان عموماً و دختران خصوصاً، تغییرات مناسبی صورت گرفته اما لغو کامل و بدون قید و شرط مجازات قصاص برای نوجوانان زیر ۱۸ به هیچ وجه محقق نشده و قانون مجازات اسلامی در این بخش نیز، کماکان با استانداردهای بین المللی حقوق بشر، فاصله‌ی زیادی دارد. بر اساس ماده ۹۰ این قانون، اگر افراد بالغ کمتر از ۱۸ سال ماهیت جرم انجام شده و یا حرمت آن را درک نکرده باشند و یا در رشد کمال و عقل آن‌ها شبهه وجود داشته باشد، از قصاص معاف می‌شود اما اگر پزشکی قانونی و قاضی رای به خلاف این دهد، اعدام هم‌چنان پابرجا خواهد بود. جدا از این، قانون مورد اشاره، کماکان ابهاماتی در خصوص احتساب سن افراد به شمسی یا قمری باقی گذاشته است.

در این خصوص سکوت دربارهی حکم رجم یا سنگسار که مجازاتی است برای زنان روابط جنسی خارج از ازدواج زن و مرد در صورتی که یکی از آن‌ها متاهل باشد) نیز احتمال اینکه این مجازات از قانون جدید مجازات اسلامی حذف شده، به میان آورد و البته که در چنین حالتی نیز مجازات اعدام جایگزین سنگسار خواهد شد. اشاره به این نکته ضروری است که در حال حاضر چندین زندانی با این حکم در زندان‌های کشور به سر می‌برند.

بررسی حقوقی برخی از گزارش‌های ماه گذشته

در بخش پیش‌رو، برخی از گزارش‌های ماه گذشته که د فوq به آن‌ها اشاره شد، از لحاظ حقوقی و به اختصار بررسی می‌شوند. این امر به منظور لزوم امر آموزش در کنار اطلاع رسانی و آشنایی قربانیان حوزه‌ی حقوق بشر و شهروندان با حقوق بنیادین خویش است.

ممانعت از تجمع و راهپیمایی در حوزه‌ی اندیشه و بیان و بسیاری دیگر از حوزه‌ها که همواره با مخالفت نیروهای حکومتی مواجه می‌شود علاوه بر اینکه ناقض بندهای ۱ و ۲ ماده ۱۹ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر که بر حق آزادی عقیده و بیان تأکید نموده‌اند؛ است، به بند ۱ ماده ۲۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۲۱ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی که حق تشکیل و آزادی اجتماعات را به رسمیت می‌شناسد، نیز بی توجه است. این همه در حالیست که بر طبق اصل ۲۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی هم تشکیل اجتماعات و راه پیمایی‌ها بدون حمل سلاح و به شرط آنکه محل به مبنای اسلام نباشد، آزاد است.

به علاوه بازداشت خودسرانه و تحت الشعاع قرار دادن آزادی و امنیت شخصی افراد طبق بند ۱ ماده ۹ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی محکوم است و اخذ اعتراف در قسمت‌های متعددی از مقاله نامه‌های موجود از قبیل بخش ز بند ۳ ماده ۱۴ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و بند ۹ قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حقوق شهروندی محکوم شده و فاقد هرگونه ارزش شمرده می‌شود.

در رابطه با صدور احکام متعدد اعدام توسط دستگاه قضایی در کشور، ماده ۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر و بند ۱ ماده ۶ اعلامیه حقوق مدنی-سیاسی، هشدار می‌دهند که حق زندگی، از حقوق ذاتی هر انسان به حساب می‌آید و این حق بایستی به موجب قانون نیز حمایت شود. بند ۲ ماده ۱ دومین پروتکل اختیاری میثاق بین المللی حقوق سیاسی و

مدنی به منظور الغای مجازات مرگ هم اقدامات لازم را در جهت منسوخ کردن مجازات مرگ در قلمرو قضائی را، به کشورها گوشزد می‌کند.

مضاف بر این به علل گوناگونی منجمله، اجرایی شدن طرح تعدیل اقتصادی، عدم استخدام کارگران توسط کارفرمایان با تکیه بر قوانین کار و شرایط اقتصادی موجود که منجر به تعطیلی یا ورشکستگی خیل عظیمی از کارگاه‌ها و کارخانه‌ها شده است؛ مدتی است که با اخراج طیف وسیعی از کارگران و روند رو به رشد معضل بیکاری مواجه هستیم که در ماه گذشته نیز یک کارگر به همین علت دست به خودکشی زد. در حالی‌که عدم تأمین نیازی‌های حداقلی کارگران نقض صریح بند ۱ ماده ۱۱ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و بخش الف ماده ۷ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که بر تأمین یک زندگی حداقلی برای این طبقه تأکید می‌ورزد، است.

از سوی دیگر بهره برداری بیش از حد از منابع طبیعی که در ماه گذشته سبب ایجاد آتش سوزی در دریاچه‌ی پریشان شد، ناقض مفاد متعددی از مقاله‌نامه‌های بین المللی است. بر اساس اصل بیست و سوم بیانیه کنفرانس سازمان ملل متحد درباره محیط زیست و توسعه امکان بهره‌برداری از محیط زیست و منابع طبیعی برای انسان محدود است. بنابراین باید این منابع تحت نظارت و حفاظت قرار گیرد. ماده ۱۵ پیش طرح سومین میثاق بین المللی حقوق همبستگی هم بر این نکته که دولت‌ها موظفانند تا شرایط طبیعی حیات را دچار تغییرات نامساعدی نکنند که به سلامت انسان و بهزیستی جمعی آسیبی وارد کند؛ تأکید دارد. بر پایه‌ی بخشی از ماده ۲۳ اعلامیه هزاره نیز به توقف بهره برداری نادرست از منابع آبی، با ایجاد و تدوین راه کارهای مدیریت آب که دسترسی معقول و منصفانه و ایجاد تخایر کافی را ترویج کند؛ تأکید شده است. اصل اول اعلامیه‌ی کنفرانس سازمان ملل متحد درباره محیط زیست (اعلامیه استکهلم)، ماده ۱۱ پروتکل الحاقی به کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر، ماده ۱۴ پیش طرح سومین میثاق بین المللی حقوق همبستگی و ماده ۲۴ منشور آفریقای حقوق بشر نیز زندگی در محیط زیستی سالم و متعادل را از حقوق بنیادین انسان‌ها بر شمرده‌اند.

همینطور ممانعت از دسترسی شهروندان به اخبار و اطلاعات از طریق اینترنت جدا از اینکه ناقض ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۱۹ میثاق بین المللی حقوق مدنی سیاسی در مورد به رسمیت شناخته شدن آزادی بیان و عقیده است، بند ۲۵ اعلامیه هزاره که بر آزادی رسانه‌ها برای اجرای نقش اساسی آنها و نیز حق مردم برای دسترسی به اطلاعات را تأکید می‌ورزد هم، نقض می‌نماید.

در پایان نیز با اشاره به اینکه اساساً گزارش‌های مربوط به کودک آزاری با پوشش مناسبی مواجه نبوده و قطعاً ماهانه موارد بسیار اندکی که از لحاظ کمی به هیچ عنوان قابل مقایسه با واقعیت موجود در جامعه نیست، رسانه‌ای می‌شود باید تأکید کرد که بند ۱ ماده ۲۴ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، هر کودکی را بدون هیچگونه تبعیض از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، اصل و منشاء ملی یا اجتماعی، مکتب یا نسب، مذهب به این می‌داند که از تدابیر حمایتی که به اقتضای وضع صغیر بودنش از طرف خانواده او و جامعه و حکومت کشور او باید بعمل آید برخوردار گردد و بند ۱ ماده ۱۹ کنوانسیون حقوق کودک که کشورهای طرف کنوانسیون را ملزم به اجرای تمام اقدامات قانونی، اجرایی، اجتماعی و آموزشی در جهت حمایت از کودک در برابر تمام اشکال خشونت‌های جسمی و روحی، آسیب‌رسانی یا سوءاستفاده، بی‌توجهی یا سهل‌انگاری، بدرفتاری یا استثمار می‌نماید؛ اشکال مختلف کودک آزاری را مورد نگرش قرار داده‌اند.

مقدمه آمار

بر اساس گزارش‌های گردآوری شده از سوی نهاد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، در محدوده زمانی بهمن ماه سال ۱۳۹۰ تعداد ۱۹۱ گزارش از سوی حداقل ۴۷ منبع خبری یا حقوقی انتشار یافته است.

در بررسی موردی ۱۹۱ گزارش بهمن ماه، تعداد ۱۸۹۴ مورد نقض حقوق که ۱۳۹۴ مورد آن نقض مستقیم حقوق بنیادین بشر با حضور آمر در تطبیق با اعلامیه جهانی حقوق بشر و تعداد ۵۰۰ مورد آن نقض حقوقی است که در عین وجود معاهدات بین المللی، نقض بنیادین حقوق بشر محسوب نمی‌شود؛ ارزیابی شده است،

عمده موارد نقض حقوقی که علیرغم تأثیر مستقیم از سیاستگذاری‌های حکومت، اقدام مستقیم و منظم نقض حقوق بشر را در بر نمی‌گیرد، در حوزه کارگری بوده است و حقوقی از قبیل اخراج، تعلیق و یا بیکاری کارگران پس از تعطیلی کارخانه رخ داده است.

بدیهی است گزارش‌هایی که در پی می‌آید با توجه به عدم اجازه دولت ایران به فعالیت مدافعان حقوق بشر تنها بخش کوچکی از نقض سیستماتیک حقوق بشر در ایران است. در موضوع میزان خطای گزارش که حداکثر ۳ درصد در بحث منابع برآورد می‌شود باید اشاره کرد که ارگانهای خبری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران میزان ۳۵ درصد گزارش‌های این

ماه را ارائه و مستند کرده‌اند، رسانه‌های حکومتی یا نزدیک به دولت میزان ۲۲ درصد و سایر منابع خبری-حقوقی غیر دولتی ۴۲ درصد گزارش‌ها را منتشر کرده‌اند که بدیهی است بخش آمار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران امکان زیادی برای مستند کردن گزارش‌های سایر گروه‌های خبری یا حقوقی را ندارد و در این حوزه حسب تجربه و شناخت خود عمل می‌کند.

"در حال حاضر در گزارشی که پیش رو است، میزان موارد نقض حقوق نسبت به ماه مشابه سال قبل ۵۲ درصد افزایش و نسبت به ماه قبل نیز ۱۹ درصد افزایش داشته است."

مشروح آمار

کارگری:

در آبان ماه سال جاری ۲۲ گزارش در مورد نقض حقوق کارگران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران به ثبت رسید که تعداد ۱ گزارش از آن گزارش‌هایی را در بر می‌گرفت که مستقیماً نقض حقوق بشر نبوده ولی مرتبط به سیاستگذاری‌های حکومت و همینطور حقوق مدنی است. مجموع موردی این نقض حقوق بالغ بر ۹۸۴ مورد است. بر اساس این گزارش‌ها ۵۷ کارگر به دلیل تعطیلی کارخانه و یا تعدیل نیرو از کار اخراج شدند، در مجموع ۱۳ ماه از حقوق کارگران در شرکت‌ها و کارخانجات مختلف با تعویق همراه بوده است که بر اساس آمار موجود بیشترین آن تعویق ۶ ماهه پرداخت حقوق کارگران نساجی مازندران بوده است.

بر اثر سوانح در محل کار به دلیل فقدان ایمنی شغلی ۵ کارگر جان خود را از دست دادن و ۶ تن نیز زخمی شدند و از سوی دیگر دستگاه امنیتی کشور ۱۶ تن از فعالان کارگری را بازداشت شدند.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق کارگران ۴۱ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز شاهد کاهش ۶۳ درصد بوده ایم."

اقلیت‌های مذهبی:

در ماه گذشته از مجموع ۱۳ گزارش ثبت شده، تعداد ۶۲ مورد نقض حقوق اقلیت‌های مذهبی در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

بخشی از این آمار مربوط به بازداشت ۳۵ تن از شهروندان بهایی، اهل سنت، اهل حق و مسیحی بوده است هم چنین ۴ تن از اقلیت‌های مذهبی به ۹۶ ماه حبس تعزیری، ۶۰ ماه محرومیت از حقوق اجتماعی محکوم شدند.

احضار ۷ شهروند به دادگاه انقلاب و محاکمه ۵ تن از جمله موارد نقض حقوق اقلیت‌های مذهبی در طی ماه جاری بوده است.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق اقلیت‌های مذهبی ۶۲ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز شاهد افزایش ۱۵ درصد بوده ایم."

اقلیت‌های قومی-ملی:

در ماه گذشته از مجموع ۱۳ گزارش ثبت شده، تعداد ۹۵ مورد نقض حقوق اقلیت‌های قومی در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

از این تعداد می‌توان به بازداشت ۷۵ شهروند و محکومیت ۱ تن از سوی دستگاه قضایی به یک سال حبس تعزیری و محاکمه ۱۴ تن دیگر از جمله موارد نقض حقوق اقلیت‌های قومی بوده است.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق اقلیت‌های قومی ۴۶ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز افزایش ۷۵ درصد را شاهد بوده ایم."

اصناف:

در ماه گذشته از مجموع ۹ گزارش ثبت شده، تعداد ۱۱۲ مورد نقض حقوق اصناف در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد. پلیس اماکن ۱۲۵ لباس فروشی را پلمپ و احضار یک معلم و فعال صنفی به دادگاه انقلاب از جمله موارد مهم نقض حقوق اصناف در ایران بوده است.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق اصناف ۳۰ درصد نسبت

به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز افزایش ۴۴ درصد را شاهد بوده ایم."

فرهنگی:

در ماه گذشته از مجموع ۸ گزارش ثبت شده، تعداد ۸ مورد نقض حقوق فرهنگی در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

در این حوزه بایستی به ممانعت از نشر آثار فرهنگی و سانسور یک برنامه تلویزیونی اشاره داشت.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق فرهنگی نسبت به سال گذشته تغییری نداشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز افزایش ۱۲ درصد را شاهد بوده ایم."

اعدام:

در ماه گذشته از مجموع ۱۶ گزارش ثبت شده، تعداد ۲۷ مورد صدور و اجرای حکم اعدام در زندان‌ها و یا در ملاء عام توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

در بهمن ماه سال جاری، حسب گزارشات به ثبت رسیده، ۱۳ شهروند به اتهام‌های مواد مخدر، قتل، محاربه و تجاوز به اعدام محکوم شدند و ۱۱ زندانی نیز بر اساس اتهام قتل، جرایم مواد مخدر، تجاوز و سرقت اعدام شدند.

۳ تن از محکومین نیز به اتهام‌های چون قتل، تجاوز، سرقت مسلحانه و ... در ملاء عام اعدام شدند.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل صدور و اجرای حکم اعدام ۴۵ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز کاهش ۵۱ درصد را شاهد بوده ایم."

دانشجویان:

در ماه گذشته از مجموع ۱۴ گزارش ثبت شده، تعداد ۱۷ مورد نقض حقوق دانشجویان در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

این گزارش‌ها بازداشت ۲ دانشجو و محکومیت ۳ دانشجو به ۹۶ ماه حبس تعزیری محکوم شدند و از سوی دیگر نیز ۴ تن از دانشجویان نیز از حق تحصیل در دانشگاه محروم شدند.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق آکادمیک ۷۵ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز کاهش ۱۶ درصد را شاهد بوده ایم."

زندانیان:

در ماه گذشته از مجموع ۴۷ گزارش ثبت شده، تعداد ۱۳۶ مورد نقض حقوق زندانیان در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

این تعداد گزارش مربوط به ۲۱ مورد شکنجه و یا ضرب و شتم زندانیان، ۲۰ مورد عدم رسیدگی پزشکی، ۱۵ مورد اعمال محدودیت مضاعف، ۸ مورد نقل و انتقال اجباری و ۴ مورد اعمال فشار و تهدید زندانیان بود.

هم چنین ۲۰ مورد بلا تکلیفی و ۲ مورد اعتصاب غذا نیز از دیگر موارد نقض حقوق زندانیان لحاظ شده است.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق زندانیان ۲۹ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز افزایش ۷ درصد را شاهد بوده ایم."

اندیشه و بیان:

در ماه گذشته از مجموع ۴۹ گزارش ثبت شده، تعداد ۴۵۰ مورد نقض حقوق در حوزه اندیشه و بیان توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

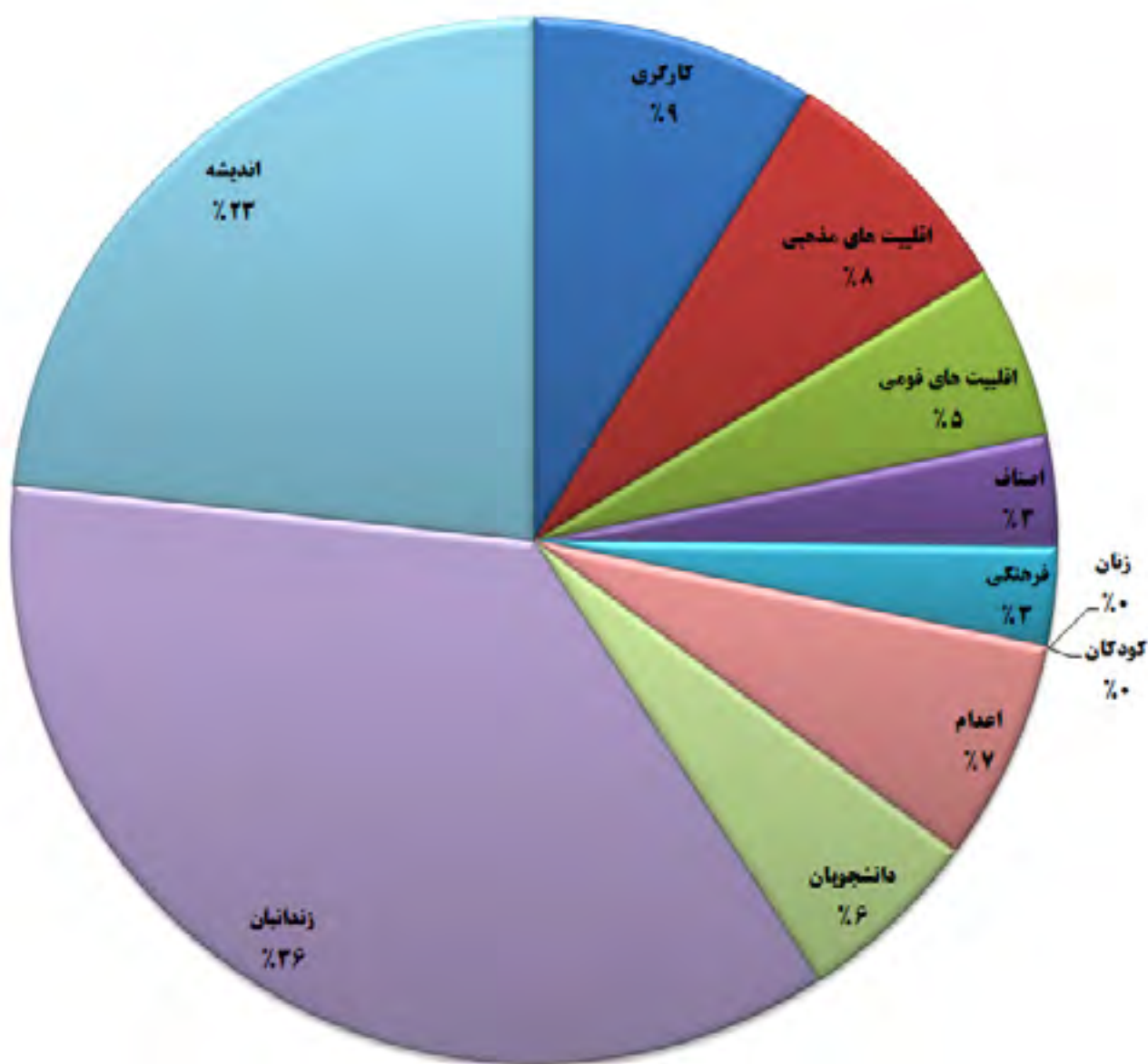
بر اساس این آمار ۲۴ تن از فعالین در این حوزه بازداشت، ۳ تن احضار به اطلاعات و دادگاه انقلاب و ۳۷۸ نفر دیگر نیز در دادگاه مورد محاکمه قرار گرفتند. همینطور ۱۴ تن از فعالین نیز جمعا به ۸۸۰ ماه حبس تعزیری، ۱۰ میلیون ریال جزای نقدی و ۷۴ ضربه شلاق محکوم شدند.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق اندیشه و بیان ۶۱ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز کاهش ۲۲ درصد را شاهد بوده ایم."

در گزارش فوق به دلیل عدم گزارش نقض حقوق کودکان و زنان این دو بخش مورد بررسی

نمودار زیر مقایسه گزارش ماهانه بر اساس گستره رسته‌ها در بهمن ماه ۱۳۹۰ است، همانطور که در ذیل مشاهده می‌کنید، زندانیان با ۳۶ درصد و حوزه اندیشه و بیان با ۲۳ درصد به ترتیب در رتبه اول و دوم تعداد موارد گزارش شده از سوی گزارشگران حقوق بشر قرار دارند.

مقایسه نموداری گزارش ماهانه بر اساس رسته‌ها در بهمن ۹۰



در پایان برای مقایسه آماری دی ماه ۹۰ با ماه مشابه سال قبل و آبان ماه سال جاری، به نمودار ذیل توجه کنید.

